

# سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)



## اعلامیه مشترک

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اقلیت

و

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرایی موقت برای تدارک کنفرانس

### به مناسبت بزرگداشت یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه

۴



## تلاش نومیدانه

### برای حل بحران حکومتی

جمهوری اسلامی تلاش مجددی را برای حل بحران حکومتی که جزء لاینفک جزای بحران سیاسی مزمن رژیم محسوب می گردد آغاز کرده است. ما برای برکناری منتظری ازجانشینی خمینی که به این بحران حکومتی ابعادنویسی بخشیده است و تجربه ده ساله حیات جمهوری اسلامی که مداوما با تضادهای و کشمکشهای حاد جناحهای هیئت حاکمه و بحران لاینحل روبرو بوده است ظاهرا همه جناحها و سران هیئت حاکمه از جمله خمینی را با این نتیجه رسانده است که این بحران دامنه دار تر و ژرفتر از آن است که با تصفیه ایسن جناح و آن جناح، این فرد یا آن فرد حل شود. به ویژه که مسئله برکناری منتظری، رژیم را در امر انتخاب جانشینی برای خمینی، با یک بحران جدید روبرو کرده است. لذا همه جناحها و در رأس آنها خود خمینی به چاره جوئی برخاسته تا از دیدگاه خود، راه حل ریشه ای تری را برای این بحران پیدا کنند، پیش از مرگ خمینی، مسئله جانشینی او را که در سیستم دیکتاتور جمهوری اسلامی دارای اهمیت ویژه ایست حل کنند و با تمرکز بیشتر در ارگانها و نهادها، دستگاه دولتی از دامنه عملکرد تضادهای و کشمکشها بکاهند. در این شرایط است که به یکباره همه جناحها یکصد از ضرورت تغییراتی در قانون اساسی سخن میمان آوردند. زمینیه - سازهایی مقدماتی در نشریات رژیم صورت گرفت و سپس بازی همیشگی جمهوری اسلامی یکبار دیگر در صفحه ۲

## رشد افسارگسیخته تورم

بدون تردید وقتی که قیمت بسیاری از اساسی ترین کالاها ی مورد نیاز مردم طی مدتی کوتاه به دو تا سه برابر بروحتی بیشتر افزایش یافته است، میتوان با قطعیت گفت که اکنون متوسط نرخ تورم از ۵۰ درصد نیز متجاوز است. کیهان هفتصد و اردیبهشت ماه می نویسد: " قیمت کالاها نسبت به سال گذشته ۵۰ درصد افزایش یافته است " همین روزنامه اعلام میکند که طی هفته اول اردیبهشت ماه در مقایسه با هفته قبل از آن قیمت برخی کالاها تا ۳۲ درصد افزایش نشان میدهد و این تازه در شرایطی است که رژیم با بوق و کرنا اعلام کرده است که از طریق اجرای " قانون تعزیرات احتکاکار و گرانفروشی " جلوی افزایش قیمتها را خواهند گرفت. افزایش روزمره قیمت کالاها شرایط زندگی مردم ایران را بدغدیه قابل تصویری وخیم نموده است. در صفحه ۳

صعودیایی قیمت کالاها که طی تمام دوران حکومت جمهوری اسلامی مداوما شرایط زندگی توده های زحمتکش مردم را وخیم تر نموده است، در چند ماه اخیر ابعاد بکلی بی سابقه و غیر قابل تحملی بخود گرفته است. اکنون نه روز به روز بلکه ساعت به ساعت بر قیمت کالاها و ما بحتاج اساسی مردم افزوده می شود. علیرغم وعده و وعیدهای سران حکومت، از هنگام برقراری آتش بس تا کنون قیمت بسیاری از کالاها به دو تا چند برابر افزایش یافته است.

و خامت و وضع عجدی رسیده است که روزنامه های رسمی رژیم نیز نوشته های متعددی را به مسئله تورم و تاثیرات آن بر زندگی مردم ایران اختصاص داده اند. هر چند که رشد افسارگسیخته تورم بر کسی پوشیده نیست، با این وجود سران رژیم از اعلام رسمی نرخ رشد تورم سرباز می زنند.

## خاطره مبارزه خونین

### کارگران جهان چیت گرامی یاد!

۱۸

## مبارزه بابت حجابی

### تشدید سرکوب و چپاولگری

۱۸

## جنبش دانشجویی در مرحله اعتلاء جدید

اول اردیبهشت سالروز یورش سرکوبگرانه جمهوری اسلامی به دانشگاهها، کشتار دانشجویان مبارزان و تعطیل دفاتر دانشجویی تحت عنوان " انقلاب فرهنگی " است. در این روز حمله چماقداران و لباس وابسته به حزب جمهوری اسلامی به دانشگاه تهران، سرآغاز برنامه سرکوبگرانه و همه جانبه ای بود که طی مدت کوتاهی در دانشگاهها و سراسر کشور به اجرا گذارده شد. اول اردیبهشت سال ۵۹، خیابان ۱۶ آذر تهران صحنه نبرد خونین میان دانشجویان انقلابی که در پیشاپیش آنان دانشجویان هوادار سازمان " پیشگام " قرار داشتند، و چماقداران وابسته به رژیم بود. دانشجویان در مقابل تهاجم در صفحه ۱۷



## یادداشت های سیاسی

★ بحران جدید در مناسبات جمهوری اسلامی و دول امپریالیست

★ تشدید سرکوب در مناطق اشغالی

در صفحه ۶

۲۱

## توضیح و تشریح

برنامه سازمان

۸

از میان نشریات ★ حزب توده نگران بدنام شدن و زیر علامت سوال رفتن ارتش است.

در صفحه ۷

# صلح دمکراتیک و پایدار، در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است

## تلاش نومیدانه برای حل بحران حکومتی

شکل علنی و آشکار بلکه بشكل پوشیده آن. لذا میگویند، کسی که بالفعل مرجع نباشد، اما صلاحیت مرجعیت را با لقوه دارا باشد، میتواند به رهبری برگزیده شود. گروهی بر این نظرند که دیگر هیچ فردی نمی تواند جای خمینی را بگیرد. لذا شورای رهبری را پیشنهاد می کنند. گروهی دیگر می گویند، اگر شورای رهبری پذیرفته شود، وضع و خیم ترا از امروز خواهد شد. آنها در نهایت شورای رهبری را در حالی می پذیرند که در آن میان یک نفر از حق و توو تصمیم گیری ویژه برخوردار باشد و تصمیم نهائی را او بگیرد. اینکه همه جناحها بنحوی از انحاء مرجعیت را از رهبریت جدا می میکنند به معنای آنست که آنها شکست ولایت فقیه را با زبان خود، حتی قبل از مرگ خمینی اعلام می کنند. در نهایت نیز راه حلی را ارائه میدهند که با زتاب مجموعه نظرات متناقض جناحهای حاکم باشد. بدین معنا که هم شرط مرجعیت از رهبریت حذف شده باشد، و هم اینکه حذف نشده باشد. هم رهبری فردی پذیرفته باشد و هم مجموعه ای از چند نفر از سران حکومت. این تغییرات تنها فقط بحران جانشینی خمینی و بحران حکومتی را حل نخواهد کرد بلکه بالعکس تشدید خواهد نمود. مسئله تمرکز در قوه مجریه و قضا ئیه نیز در زمره مسائل دیگریست که خمینی بر آن تاکید میکند این واقعیتی است که اکنون مدتهاست در ارگانهای اجرایی و قضایی رژیم مثال همه زمینه های دیگر تضادهای و کشمکشهای در جریان است و تبلور خود را بشكل مشخص در قوه مجریه میان رئیس جمهور رژیم و نخست وزیر و در قوه قضائیه و در شورای عالی قضائی بنمایش گذاشته است. منظور خمینی از تمرکز در این دو قوه این است که اختیارات در قوه مجریه در دست یک ارگان و یک فرد مثلاً رئیس جمهور و در قوه قضائیه نیز به همین منوال متمرکز گردد، بر سر این مسائل نیز هم اکنون اختلافات میان جناحها تشدید شده است. هر چند که بنظر میرسد پیرامون این مسائل توافق بیشتری میان اصلی ترین جناحهای هیئت حاکمه وجود دارد، و خمینی نیز از این طرح جانبداری میکند، اما بشكل غیر مستقیم، این مسئله از سوی موسوی نخست وزیر، محتشمی، و گروهی از نمایندگان مجلس ارتجاع اسلامی عنوان میگردد که تمرکز اختیارات در دست یک فرد، مثل رئیس جمهور سبب میگردد که مجلس نتواند کنترلی بر قوه اجرایی داشته باشد. بهر شکل که مسئله تمرکز مورد نظر خمینی پذیرفته شود، این اصلاحات در قانون اساسی بر روی کاغذ باقی خواهد ماند و نمی تواند رژیم را از چنگال تناقضات، کشمکشها و بحرانها نجات دهد. اگر مسئله تمرکز اختیارات در

تکرار گردید. گروهی از نمایندگان مجلس اسلامی طی نامه ای به خمینی از "ایرادات اساسی" در برخی از فصول قانون اساسی در زمینه مسئله رهبری، قوه مجریه و قضائیه و غیره که "بدون اصلاح آنها اداره امور کشور با مشکلات جدی مواجه خواهد بود" سخن به میان آوردند و از او خواستند که چنانچه مصلحت میدانید گروهی را برای این اصلاحات تعیین نماید که پس از تأیید خمینی به رای گیری گذاشته شود. شورای عالی قضائی نیز نامه ای با همین مضمون البته با این اختلاف که "ایرادات اساسی" را به قوه مقننه نیز بسط داده بودیم خمینی نوشت و تقاضای نمایندگان مجلس ارتجاع اسلامی را تکرار کرد. خمینی که خود از قبل با توافق جناحهای هیئت حاکمه "مصلحت" را تشخیص داده بود، استدعای مسخره مزدورانش را اجابت کرد و به خامنه ای دستور داد تا هیئتی را که وی تعیین نموده و حیطة اختیارات آن، اصلاحاتی در قانون اساسی در زمینه رهبری، تمرکز در مدیریت قوه مجریه، تمرکز در مدیریت قوه قضائیه، تعدد اد نمایندگان و غیره است، طی دو ماه این اصلاحات را انجام دهند. خمینی و جناحهای رژیمش امیدوارند که با این تغییرات بتوانند بحران حکومتی موجود را غلبه کنند. اولین مسئله ای که در لحظه کنونی رژیم با آن دست بگریبان است، مسئله جانشینی خمینی است. در حکومت مذهبی جمهوری اسلامی که دیکتاتوری طبقاتی و مذهبی بهم گره خورده است، استبداد فردی شخص خمینی نقش ویژه ای را در تمام این دستگاہ بخود اختصاص داده و به اتکاء توریته فردی اوست که این سیستم میتواند موجودیت خود را حفظ کند. در یک چنین سیستمی چنانچه فرد دیگری نتواند با مرگ خمینی نقش او را ایفا کند، با اندک تلاطمی در هم فرو خواهد ریخت. جناحهای هیئت حاکمه که پیش از استعفای منتظری، به او امید بسته و با یکدیگر توافق کرده بودند، اکنون با وضعیست بغرنجی روبرو شده اند. دیگر مرجعی که بتواند مورد توافق آنها قرار گیرد وجود ندارد. نه بصورت فردی، و نه بصورت جمعی، بدانگونه که در قانون اساسی رژیم بنام شورای رهبری پیش بینی شده است، اما مشکل سران رژیم به همین مسئله خلاصه نمی شود، راه حل بن بست مسئله رهبری رژیم هم اکنون به یکی از حادترین نقاط مورد اختلاف جناحهای مختلف تبدیل شده است. آنگونه که از اظهار نظر سخنگویان جناحهای برمی آید گروهی بر این اعتقادند که از آنجا ئیکه دیگر نه یک فرد و نه یک مجموعه را میتوان پیدا کرد که هم مرجع تقلید و هم دارای خصوصیات رهبری سیاسی باشند، لذا باید شرط مرجعیت از رهبریت حذف شود و اساساً این دو از یکدیگر جدا گردند، از آنجا ئیکه این تیر خلاص آشکاری بر پیکر پیوسیده ولایت فقیه بدست خود طرفداران آن محسوب میشود، گروهی دیگر شکل تعدیل یافته همین طرح را ارائه میدهند و میگویند، شرط مرجعیت باید از رهبری حذف شود، اما نه به

دست حتی یک فرد و احدی نتوانست پاسخگویی معضلات رژیم باشد، طبیعتاً هم اکنون رژیم با هیچ بحرانی روبرو نبود. اختیاراتی که خمینی در دست خود متمرکز کرده است کم نیست. پس چرا رژیم با این کشمکشها و بحرانهای حاد روبروست؟ اگر با اصلاحاتی در قانون اساسی همه اختیارات در دست فرد دیگری نیز متمرکز گردد، با همین وضعیست بحران، بحال خود باقی خواهد ماند، اساساً مسئله در این است که بحران سیاسی موجود در ایران یک بحران قانونی نیست که به صرف اصلاحات و تغییراتی جزئی در چارچوب قوانین موجودونها دهی موجود حل گردد. این بحران ریشه های ژرفاقتصادی - اجتماعی و سیاسی دارد و بحران حکومتی نیز جزء لاینفک آن محسوب میگردد. در ایران سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بمرحله ای از زوال، گتدیدگی و فرسودگی خود رسیده است که مانع بسیار عمده ای بر سر راه ترقی اجتماعی محسوب میگردد. این مناسبات که اکنون سدی بر سر راه تحولات اجتماعی محسوب میگردند، اساساً بحرانهای اقتصادی و سیاسی ژرف و مزمن اند که یک قدم طی ده سال گذشته رژیم را آرام نگذاشته اند. در پاسخ به همین نیاز زمینی جامعه بود که مردم علیه رژیم شاه بپا خاستند و آن را سرنگون کردند، اما از آنجا ئیکه عوامل بازدارنده تحولات اجتماعی از میان برداشته نشد، جامعه با یک بحران مزمن روبرو گردید. اکنون نیز توده های کارگرو زحمتکش بوضع موجود تمکین نمی کنند و خواستار تحولات انقلابی هستند، اما رژیم ارتجاع جمهوری اسلامی با زور و سرکوب در تلاش است مان از پیا خاستن توده ها برای انجام مرسانند تحولات انقلابی گردد. این تضادهای اجتماعی در درون هیئت حاکمه نیز انعکاس یافته و ده سال مداوم است که رژیم جمهوری اسلامی مداوماً عرصه درگیریها، کشمکشها و تضادهای جناحهای درون خود بدیده است. جناحهای از هیئت حاکمه تصفیه شده اند، اما تضادهای دوباره بازسازی گشته اند. بالاخره بحران مزمنی که رژیم با آن روبروست به عاملی که همانا حکومت مذهبی است تشدید شد. است. حکومت مذهبی جمهوری اسلامی که پیوسته در تلاش بوده است پیوند دین و دولت را به تمام اجزاء رومانی ایدئولوژیک، سیاسی و حقوقی بسط دهد، حتی رومانی را که با پنداسد مناسبات متزلزل و فرسوده باشد، در تناقض با آن قرار داده است. حکومت مذهبی با سیستم ولایت فقیه، تضادهای عمیقی را در خود دستگاہ دولتی کلیت رومانی سیاسی - حقوقی پروراند. است. رژیم مذهبی جمهوری اسلامی حتی قادر نیست اندکی بحران سیاسی را تعدیل کند، مگر آنکه بحران حکومتی خود را حل نماید و نمیتواند بحران حکومتی را حل کند، مگر آنکه خود را به مثابه حکومت مذهبی نفی نماید، اما این امکان پذیر نیست مگر آنکه این حکومت باقی



## رسد افسارگسیخته تورم

هیچگاه طی چندین دهه اخیر تاریخ ایران، سابقه نداشته است که شرایط معیشتی توده های مردم تا بدین حد وخیم شده باشد. تمامی فشار بار تورم بر دوش کارگران، دهقانان زحمتکش، توده های مردم فقیر شهرها و مستخدمین دین پایه دولتی است. در حالی که طی ده سال زمامداری جمهوری اسلامی قیمت عموم کالاها اساسی و موردنیاز روزمره مردم به اثنای ۱۰ برابر افزایش یافته است، دستمزد کارگران حتی تا دو برابر نیز افزایش نیافته است. دهقانان زحمتکش، تهیدستان شهرها و مستخدمین دولتی امثال معلمین و کارمندان معمولی ادارات نیز وضعیت مشابهی دارند. طبق محاسباتی که صورت گرفته است، کارگری که ده سال پیش با ۳ هزار تومان در ماه با فقر و بدبختی زندگی میکرد، امروزه برای اینکه بتواند با همان شرایط زندگی ده سال پیش بسربرد، باید دستمزدی دریافت کند که لااقل در ماه به ۲۰۰۰۰۰ تومان برسد. اما عایدی ماهانه اکثریت مطلق کارگران ایران حتی به نیمی از این رقم نمی رسد یعنی قادر به تامین حداقل معیشت خود نیز نمی باشند. عموم توده های زحمتکش مردم ایران با فقر مطلق و غیر قابل تحملی دستگیر میگردند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی که این همه بدبختی را برای زحمتکشان ایران به بار آورده است، مانع افزایش دستمزد کارگران می گردد و زندگی را بیش از پیش بر آنها دشوار می سازد. در حالیکه تورم کمزور زحمتکشان ایران را شکسته است، سرمایه داران، سران و وابستگان دستگاه حکومتی، با زرگانان خردوکلان چنان درآمدهای هنگفتی به جیب زده و سودهای هنگفتی بدست می آورند که در نوع خود کم سابقه است. دولت که خود بزرگترین سرمایه دار محسوب می گردد و بخش عظیمی از شبکه تولید و توزیع را در اختیار خود دارد، با فروش کالاها ساخته شده در موسسات و کارخانه های دولتی به قیمت های بسیار گزاف، با افزودن نرخ سود بازرگانی بسیار بالایی بر قیمت کالاها، که توسط دولت وارد میشود، سودهای بسیار هنگفتی جیب میزند. به علاوه دولت می کوشد با تشدید تورم با ورور شکستگی مالی و هزینه های بسیار عظیم ماشین نظامی و سرکوب خود را به دوش توده های مردم بیندازد. دولت مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم را بشدت افزایش داده است. بخش بسیار عظیمی از این مالیات، مستقیم و غیر مستقیم توسط دولت از توده های زحمتکش مردم گرفته میشود، و بخش دیگری را نیز سرمایه داران با افزایش قیمت کالاها بطور غیر مستقیم از زحمتکشان می گیرند. دولت بمنظور تامین هزینه های بسیار کلان دستگاه دولتی

عریض و طویل و یکمشت جیره خوار و انگل دیگر که حول وحوش این دستگاه دولتی سازماندهی کرده است، نه فقط درآمدهای عظیم نفت را که حاصل دسترنج کارگران ایران است می بلعد، نه فقط بخشی دیگر از این هزینه ها را از طریق مالیاتهای غیر مستقیم و افزایش قیمت کالاها و خدمات مسورد نیز از مردم کسب میکند، بلکه با توسل به سیاست کسری بودجه، استقراض از بانکها و انتشار اسکناس بدون پشتوانه نرخ تورم را افزایش میدهد. تا بقیه هزینه های دستگاه دولتی و ماشین سرکوب و نظامی خود را با زهم به دوش توده ها تحمیل کند. پس روشن است که خود دولت بعنوان پایدار نظام سرمایه داری حاکم بر ایران، و مدافع منافعی سرمایه داران اصلی ترین نقش را در صعود روز-افزون قیمت کالاها و تورم افسارگسیخته برعهده دارد. با این وجود، دولت مدعی است که قصد دارد جلو افزایش قیمتها را بگیرد و تورم را مهار نماید. اما همان بودجه تنظیمی دولت در سال جاری نشان میدهد که این ادعا سراپا کذب و دروغ است. کسری بودجه بسیار کلان و افزایش مالیاتهای غیر مستقیم خود نشان دهنده نقش دولت در افزایش نرخ تورم است. کافی است که در نظر گرفته شود که طی همین دو ماه سال جاری دولت قیمت کالاها و خدمات خود را بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش داده است.

پس بی جهت نیست که حتی روزنامه های رژیم اعلام می کنند قیمت برخی از کالاها طی یک هفته تا ۳۴ درصد افزایش نشان میدهند. این خود پیوسته بودن ادعای رژیم را در مهار و کنترل تورم نشان میدهد. جمهوری اسلامی بنا بر هیئت طبقاتی و سیاستهای ارتجاعی اش نه فقط قادر به مهار و کنترل تورم نیست، بلکه روز بروز اوضاع را وخیم تر خواهد ساخت و شرایط زندگی توده های مردم را هر روز دشوارتر خواهد ساخت. جمهوری اسلامی نه میتواند بحران اقتصادی را حل کند، نه میتواند، هزینه های هنگفت ماشین نظامی و سرکوب را کاهش دهد و نه از انتقال بار بحران و هزینه های هنگفت خود به دوش زحمتکشان دست بردارد. تنها یک حکومت انقلابی میتواند بحران بحران اقتصادی غلبه کند و فشار را از دوش توده های مردم بردارد. اگر جمهوری اسلامی همچنان زمام حکومت را در دست داشته باشد، وضعیت مردم ماه آینده بدتر از ماه جاری و سال آینده اسفبارتر از سال خواهد بود. توده های زحمتکش مردم ایران راه دیگری جز تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک در برابر خود ندارند.



از صفحه ۱۸

## مبارزه با "دحجایی"، ...

می شوند و نیروهای سرکوبگر رژیم مجازند آنها را دستگیر کنند، تا زیا نه بزندان و جرمه نمایند. از سوی دیگر طرح مبارزه با "دحجایی" و تهدید زنان به دستگیری و محاکمه و زدن تا زیانه در شرایطی مطرح میشود که رژیم در هراس از غلبان جنبش توده ای، تمامی نیروی اهریمنی سرکوبگر خود را علیه توده ها بکار گرفته است. هنوز چند ماه از قتل عام هزاران زندانی سیاسی نگذشته و هنوز چندین هزار خانواده در سوگ عزیزان خود داغدارند که رژیم این بار حربه دیگری را برای گسترش جور و وحشت بکار گرفته است. مبارزه با "دحجایی" دستاویز دیگری است تا اوباشان و قداره بندان اینبار تحت عنوان مبارزه با "بدحجایی" خیا بانها را قرق کنند، بگیر و ببند راه بیا بندازند. شلاق بزنند، تا توده ها مرعوب شوند و در مقابل اینهمه جنایت و وحشیگری رژیم و در مقابل بی حقوقی مطلق خود دم برنیاورند. اما طرح مبارزه با "دحجایی" علاوه بر لرگد مال کردن بیشتر شخصیت زنان و گسترش رعب و وحشت، هدف دیگری را نیز دنبال میکند. این طرح در دست دولت و رشکسته ابراری است تا با اتکاء آن به اخاذی و چپاول بیشتر مردم بپردازد. و با اخذ جرایم بیست تا دویست هزار ریالی از "بدحجاییان"، محل درآمدی برای تامین هزینه های ارگانهای سرکوبگر و بوروکراسی عریض و طویل خود پیدا کند. این طرح وسیله ای است در دست کمیته چپها، مزدوران سپاه پاسداران و سایر ارگانهای سرکوبگر، تا هر کسی را به جرم استنفاد از لبا سهایی که از دیدگاه جمهوری اسلامی این حکومت سراپا ابتذال و ننگ و کثافت، "مبتذل" ارزیابی میشود، به پرداخت جریمه های نقدی کلان وادار نماید. طرح مبارزه با "دحجایی" طرحی است که هانتا به ربه شخصیت انسانی زنان، طرحی است ارتجاعی که در راستای گسترش جو سرکوب و اخاذی از مردم تدوین شده است.

## تلاش نومیدانه ...

از صفحه ۲

توده ای نفی شود. تلاشهای رژیم برای حلال بحران حکومتی تلاشی عبث است. این بحران، بحران قانونی نیست و نمی تواند در چارچوب قوانین موجودونها دهی موجود حل شود. هر دستکاری رژیم در قانون اساسی کذایی اش و ربا تناقضات بیشتری رو برخواهد ساخت. بحران موجود، بحران انقلابی است و تا بودی تمام آنها دهها و قوانین موجود را می طلبد.

## اعلامیه مشترک

### به مناسبت بزرگداشت یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه



کارگران مبارز ایران !

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرائی موقت برای تدارک کنفرانس - یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه، روز همبستگی بین المللی کارگران را به شما شاد باش می گویند.

یکصد و سه سال از نبرد قهرمانانه دهها هزار کارگر اعتصابی شیکاگو و چند شهر دیگر آمریکا در اول ماه (یازده اردیبهشت) ۱۸۸۶ به منظور تثبیت روزانه کار به "هشت ساعت در روز" می گذرد. طبقه سرمایه دار در پاسخ به اعتصابیون از دولت یعنی دستگاه سرکوب و تضيیقات استفاده نمود. کشتار بیش از هفتاد کارگر و زخمی شدن دهها تن از آنان، درهم کوبیدن مراکز کارگری و به آتش کشیدن چاپخانه های کارگری به تنهایی کافی نبود، نوبت به دستگیری، محاکمه و اعدام رهبران اعتصاب در بیدادگاه های نظم سرمایه انجامید و این همه البته آتش اعتصاب را مشتعل تر نمود. نیم میلیون کارگزار دوازده هزار کارخانه به یادبود شهدای خود و پیگیری در به کرسی نشاندن مطالباتشان به صحنه آمدند و سرانجام کارفرمایان در برابر قدرت ناشی از اتحاد و همبستگی کارگران عاجزانه زانو زدند و به تثبیت هشت ساعت کار در روز تن در دادند. سه سال بعد (۱۸۸۹) کنگره بین المللی کارگران در پاریس با پیشنهاد نماینده آمریکا، اول ماه مه را به یاد کارگران شیکاگو، روز همبستگی جهانی کارگران اعلام کرد. از آن روز تا کنون، در اول ماه مه به اراده کارگران، چرخهای تولید از گردش باز می ایستند و زمان توقف می کند تا کارگران جهان بسا یادآوری اول ماه مه، با یکدیگر تجدید پیمان نمایند: "روز قطعی جدال است، آخرین رزم ما انترناسیونال است نجات انسانها !"

در این رزم سترگ و طولانی، مملو از فراز و نشیب، شکستها و پیروزیها، پرولتاریا، جهانی چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهد و اما جهانی را برای فتح در برابر دارد. نخستین فتوحات آن با انقلاب کبیر اکتبر بوقوع پیوست. فرمانروایی کارگران، دیکتاتور انقلابی طبقه بی چیز پرولترت را بر یک ششم کره ارض استقرار یافت و با الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، نخستین اقدامات برای تاسیس بنیادهای سوسیالیستی آغاز شد. از آن پس هر سالی که پشت سر نهاده ایم، بخشی از کهنه جهان جور و ظلم تخریب شده و دروازه های دنیای نو، دنیای سوسیالیسم در چهار گوشه جهان گشوده تر شده است. هم اینک اول ماه مه را در بیش از یک سوم کره ارض بر ویرانه های سلطه طبقات استثمارگر جشن میگیرند و مارش پر شکوه طبقه کارگر برای فتح تمامی جهان با استواری و ظفرمندی پیش می تازد تا پرچم سرخ اول ماه مه، پرچم آزادی و سوسیالیسم در سرتاسر گیتی به اهتزاز در آید.

پرولتاریای جهانی نه تنها نیا زمندا انقلاب برای رهائی زیوغ سرمایه است، بلکه او به پیشرفت این انقلاب برای رهائی از شرکتات و خرافات خود نیز محتاج است. زیرا "انقلابهای پرولتری... مدام از خود انتقاد می کنند، پی در پی حرکت خود را متوقف می سازند و به آنچه که انجام یافته بنظر میرسد باز میگردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بیرحمانه بباد استهزاء میگیرند" (مارکس) هم از اینروست که می باید با نقد ضعفها و انحرافات موجود در قلعه های فتح شده، امکان شکوفائی ظرفیتهای بالقوه سوسیالیسم را در جهان معاصر بنحو مطلوب تری فراهم ساخت.

انقلاب علمی و فنی که نشانه بارآوری افزایش یافته کار و ثروت اجتماعی عظیم تر است، در جامعه سرمایه داری، که محرک آن سود است، خود به منشاء نا برابریهای عظیم تر اجتماعی، به ژرفتر شدن فاصله تهیدستان و ثروتمندان، به عدم امنیت بیشتر، به بیکاری و مشقات گوناگون توده های کارگر و زحمتکش، به تشدید سیاستهای امپریالیستی، به رقابتهای خاد بین گروههای امپریالیستی، به تمایل به قهر، ارتجاع و نژادپرستی و پایمال کردن حقوق ملل در بندمیدل میشود. این تناقضات به ناگزیر به تشدید مبارزه کارگران و خلقهای ستمدیده سراسر جهان علیه امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا می انجامد. مبارزه کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری علیه بیکاری، افزایش هزینه زندگی، نظامیگری، وخامت محیط زیست، سیاستهای سلطه گرانه امپریالیستی و کاهش روزانه کار به هفت ساعت در روز و مبارزه بخاطر سوسیالیسم، مبارزه خلقهای ستمدیده برای رهائی ملی و اجتماعی از زیر سلطه بورژوازی خودی و سرمایه داری جهانی و سرانجام مبارزه اردوگاه سوسیالیسم علیه اردوگاه امپریالیسم و ارتجاع جهانی، عناصر همبسته و تفکیک ناپذیر روند واحد انقلاب جهانی سوسیالیستی محسوب می شوند.

کارگران مبارز ایران !

طبقه کارگر ایران نیز بمتابه یک گردان از ارتش جهانی کار، که اساسا بخاطر برانداختن استثمار انسان از انسان محو طبقات، و استقرار یک جامعه کمونیستی مبارزه میکند، با بیکارهای خونین و قربانیان بی شمار، سرود بیداری و آغاز زندگی نوین را به ندا در آورده است.

قیام بهممن نخستین نواخت این بیداری بود که آگاهی ژرف و تجاری عظیم را برای پرولتاریای ایران به ارمغان آورد. تشکلهای وسیع و مستقل کارگری، شوراها و اتحادیه ها که در دوران طوفانی انقلاب پا گرفتند، نشان دادند که طبقه کارگر متشکل و متحد چه نیروی پر قدرتیست. هراس جمهوری اسلامی از قدرت یکپارچه کارگران در تشکلهای شورائی و سندیکائیشان، این تشکلهای را به آماج یورش وحشیانه رژیم مبدل کرد. جمهوری اسلامی تمامی تمهیدات خود را بکار گرفت تا با انهدام تشکلهای مستقل کارگران

و تحمیل یک قانون کار ارتجاعی به آنان صفوف متحد کارگران را در هم بکوبد و زنجیرهای اسارت سرمایه را بر گردن آنان تنگتر نماید. مومنت و عناد جمهوری اسلامی با طبقه کارگر همچنین خود را در به رسمیت نشناختن اول ماه مه بمثابة روز تعطیل کارگری عیان ساخت. اما کارگران قهرمان ایران با اتکاء به سنت رزمنده انقلاب ۵۷ به دفاع از هویت مستقل طبقاتی خویش برآمدند و بیش از چهار بار تلاشهای مکرر رژیم جمهوری اسلامی را برای تحمیل قانون کار ارتجاعی عقیم نمودند و سرانجام اول ماه مه را بمثابة روز تعطیل کارگری به آن تحمیل کردند. اما اول این پیروزی قطعی نبوده، و ثانیاً زعمای حکومت از تلاش ضد کارگريشان برای جلوگیری از برگزاري مستقل این روز و پرداخت حقوق به مناسبت این تعطیل رسمی کارگری دست نخواهند شست. کارگران ایران باید امسال نیز نظیر سالهای پیشین ضمن دفاع از اول ماه مه بمثابة تعطیل رسمی کارگری با دریافت حقوق، به تعطیل کارخانه ها مبادرت نمایند و بسا بحریم مراسم فرمایشی رژیم، تجمعات مستقل خویش را برپا دارند.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرائی موقت برای مدارک کنفرانس - در آستانه یکصد و سومین سالگشت اول ماه مه، تمامی کارگران را به تشدید مبارزه حول مطالبات زیر فرامی خوانند: اسطیبه سالکه از قیام بهمین می گذرد، مبارزه برای قانون کار انقلابی - دمکراتیک و دفاع از حق تشکل و حق اعتصاب همواره یکی از واستهای اساسی کارگران را تشکیل داده است. پس از شکست مفتضحانه رژیم در تحمیل پیش نویس های قبلی، در سال گذشته سرمد - ران رژیم جمهوری اسلامی کوشیدند تا قانون کار "جدیدی" دست و پا نمایند و ضمن پذیرش ظاهری برخی از خواسته های کارگران، در صفوف متحدان تفرقه بیندازند و مبارزات شما را به شکست بکشاند. معهداً این قانون "جدید" که به تصویب مجلس رسیده و با اعتراض شورای نگهبان روبرو شده بود، برای جرح و تعدیلهای تازه و اخذتصمیم نهائی به مرجع تشخیص "مصلحت نظام" سپرده شد و مطابق با "مصلح نظام" بیش از یک سال است که در کشوی میز "مراجع تشخیص" مسکوت مانده است. در این قانون ارتجاعی جدید نیستی دشمنی رژیم با طبقه کارگر بویژه در سلب حق تشکل مستقل کارگران و حق اعتصاب و جایگزین نمودن آن با ارگانهای سرکوب دولتی چون انجمن ها و شوراهای اسلامی کار جلوه گر شده است. بنابراین ضروریست تا کارگران ضمن طرح درخواست انحلال انجمن ها و شوراهای اسلامی، مبارزه خویش علیه سیاستهای ضد کارگری رژیم و برای دستیابی به حق ایجاد تشکلهای مستقل خود و حق اعتصاب را تشدید نمایند.

۲- سرانجام پس از گذشت هشت سال از جنگ ارتجاعی ایران و عراق، رژیم جمهوری اسلامی بدلیل نزوی بین المللی، بحران اقتصادی و سیاسی داخلی و بمنظور اجتناب از بروز یک موقعیت انقلابی، "جام زهر را نوشید" و به قطع جنگ تن داد. با قطع جنگ، یک دوران "نه جنگ، نه صلح" در کشور حاکم شده است که در آن تشدید نظامیگری و بسیج نظامی به قوت خود باقیست. در حالیکه جنگ مایه برکات بیشمار برای امپریالیستها، بورژوازی سوداگر داخلی و سردمداران حکومت بود، برای اکثریت توده های ستمدیده کشور مایه بیزی بجز مرگ، ویرانی، فلاکت، بیکاری و اختناق مترادف نبوده است. امروزه نیز با سازای اقتصاد سرمایه داری مستلزم ادغام هر چه بیشتر اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه داری، اخذ اعتبارات و وامهای بین المللی، سرمایه گذاری مستقیم و مشترک امپریالیستی در ایران، انباشت سودهای هر چه کلانتر در دست طبقات بورژوا و ملاک، و تحمیل هزینه ویرانی های جنگ بر دوش کارگران و زحمتکشان است. هم اکنون حکومت بر خلاف وعده های پیشین خود مبنی بر اینکه جنگ عامل اصلی کمبودهاست و پس از آن دوران "رفاه" فرا میرسد، با معرفی "رفاه طلبی" بعنوان خطرناکترین دشمن انقلاب، امید به هر گونه بهبود معیشت اقتصادی را سریعاً در میان توده ها زایل می سازد. در حالیکه دستمزد کارگران و دیگر حقوق بگیران ثابت مدتهاست که در سطح پیش از جنگ متوقف مانده است، ابتدائی ترین مایحتاج مردم تا چند صد در صد افزایش یافته اند و مضافاً اینکه بیکاری همچنان در ابعاد گسترده و میلیونی ادامه می یابد. در چنین وضعیتی دولت و طبقه کارفرما بر این امر مصرند که برای احیای اقتصاد سرمایه داری ایران، در وهله اول باید به احیای سرمایه داری یاری رسانند و فقط پس از انجام این امر می توان برای بهبود شرائط زندگی خود مبارزه کرد. اما پرولتاریای ایران آماده چنین فداکاریهایی نیست. پرولتاریا خواهان بهبود فوری معیشت، قطع بیکاری و سطح عالیتری از زندگی است و این بسا امکانات عینی نظام سرمایه داری در تضاد مستقیم قرار دارد. از اینرو کارگران باید برای افزایش دستمزدها متناً سب با تورم حق کار، دریافت بیمه بیکاری برای تمام دوران بیکاری بمیزان حقوق ایام اشتغال مبارزه نمایند.

۳- قطع جنگ ارتجاعی نه تنها بمعنای خاتمه اختناق داخلی نبوده بلکه با تشدید "جنگ داخلی" رژیم علیه کارگران و زحمتکشان توأم بوده است. شکنجه، اعدام و قتل عامهای دستجمعی زندانیان سیاسی، اعمال شدیدترین سانسور بر مطبوعات، سرکوب هر گونه اعتصاب و تلاش بمنظور ایجاد تشکلهای مستقل، تعقیب و پیگرد و سرکوب کلیه احزاب انقلابی و مخالف، الغای ابتدائی ترین آزادیهای مدنی برای کلیه اهالی و اعمال شدیدترین اجحافات، تبعیضات و اهانتها علیه زنان، و نقض کلیه حقوق ملل و اقلیتهای مذهبی سیوه حکمرانی رژیم و نمایش "اقتدار" آن در سطح کشور بوده اند. از اینرو طبقه کارگر بدون مبارزه پیگیر و خستگی ناپذیر علیه سرکوب و اختناق و در دفاع از آزادی بیان، عقیده، تشکل، اعتصاب، ... و قطع شکنجه و اعدام و آزادی زندانیان سیاسی نمی تواند به اهداف خویش دست یابد و تمامی زحمتکشان را حول پرچم خویش گرد آورد. ما در آستانه روز اول ماه مه، کارگران قهرمان ایران را به تشدید مبارزه در راه کسب آزادیهای سیاسی و مطالبات دمکراتیک توده ها، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و برابری زنان و مردان در لید شئون اجتماعی فرا می خوانیم.

مبارزه شما کارگران قهرمان به همراه دیگر توده های ستمدیده ایران بخاطر تحقق مطالبات انقلابی - دمکراتیک، ضد امپریالیستی و رفاهی فوق الذکر، بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، نابودی دستگاه بوروکراتیک نظامی دولت و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق یعنی اعمال حاکمیت کارگران، زحمتکشان و دهقانان از طریق شوراها، نمی تواند قرین موفقیت گردد. این جمهوری محمول قیام مسلحانه شما کارگران و توده های ستم کشیده خواهد بود و تنها چنین جمهوری با استقرار قدرت شوراهای کارگران، زحمتکشان و دهقانان می تواند حاکمیت انقلابی - دمکراتیک وسیعترین توده های محروم را اعمال نماید.

## یادداشت‌های سیاسی

### بحران جدید در مناسبات جمهوری اسلامی و دول امپریالیست



طی ماه جاری یکبار دیگر مناسبات جمهوری اسلامی با دول امپریالیستی با بحران جدیدی روبرو شد. سخنان رفسنجانی در نماز جمعه تهران که طی آن به فلسطینی‌ها رهنمود داد، برای مقابله با اسرائیل، به ترور اتباع کشورهای اروپایی و آمریکایی دست‌بزنند، و کنش مخالفت‌آمیز شدیدی را در سطح جهان ایجاد نمود. دول امپریالیست در مقابل این سخنان رفسنجانی به مخالفت برخاستند. وزارت خارجه امپریالیسم آمریکایی بیانیه شدیدی علیه سخنان رفسنجانی را محکوم نمود و از جمهوری اسلامی خواست این موضع را پس بگیرد. ۲۰ عضو بازاریار مشترک اروپا، طی اجلاسی که در بلژیک برگزار شد، اظهارات رفسنجانی را محکوم نمودند. دولت انگلیس در اعتراض به این سخنان، ۱۲ تن از اتباع خود را از ایران فراخواند، کاردار سفارت آلمان در تهران به کشورش فراخوانده شد و دولت هلند از سفیر خود در ایران خواست به هلند بازگردد. در مقابل این اقدامات دول امپریالیستی و تحت فشار افکار عمومی، رفسنجانی بسرعت اظهارات خود را پس گرفت. وی اعلام کرد که در مورد مسئله فلسطین، در نماز جمعه تهران اولاً نظر شخصی خود را بیان کرده است و این نظر رسمی جمهوری اسلامی نیست و ثانیاً سخنان وی تحلیلی بوده و نباید اینگونه برداشت کرد که وی به ملت فلسطین رهنمود داده است.

سخنان رفسنجانی خطاب به فلسطینی‌ها، خشم و مخالفت خلق فلسطین و سازمانهای سیاسی فلسطین را نیز برانگیخت چرا که تسوده زحمتکشان منطقه و بیوزیر خلق فلسطین به ما هیت رباکارانه اظهار حمایت‌های جمهوری اسلامی از خلق فلسطین بخوبی پی برده‌اند. رفسنجانی در حالی در حمایت از مبارزات مردم فلسطین سخن می‌دهد که رژیم جمهوری اسلامی طی حاکمیت خودش شدیدترین ظلمت‌ها را به جنبش خلق فلسطین و مبارزه برحق آنان وارد ساخته است. تداوم ۸ سال جنگ ارتجاعی، بهترین حربه‌ای بود که امپریالیسم و صهیونیسم در پوشش آن مبارزات خلق فلسطین و جنایات اسرائیل در سرزمینهای اشغالی را تحت الشعاع قرار دادند و ارتجاع منطقه موقعیت خود را مستحکم تر نمود. مناسبات مستقیم و غیر مستقیم میان جمهوری اسلامی با اسرائیل و خریدهای تسلیحاتی حکومت اسلامی ایران از دولت صهیونیستی همدستی جمهوری اسلامی را با مرتجع‌ترین نیروهای منطقه و دشمنی اش با خلق فلسطین و مبارزات برحق آنرا به اثبات

رسانده است. رفسنجانی در همین سخنانی که بظاهر در حمایت از خلق فلسطین ایراد کرد نیز موضع ارتجاعی جمهوری اسلامی را در مقابل مبارزات توده مردم فلسطین به اثبات رساند. در حالی که خلق فلسطین سالهاست برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت در مقابل امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع منطقه مبارزه قهرمانانه‌ای را به پیش می‌برد، طی این مدت متنوع‌ترین اشکال مبارزه مسلحانه و سیاسی توده‌ای را در مقابل صهیونیست‌ها و مرتجعین بکار گرفته و اکنون بیش از یکسال است که این مبارزه را به مرحله یک‌قیام توده‌ای ارتقا داده است. رفسنجانی سعی به فلسطینیان رهنمودی دهد بجای مبارزه مسلحانه توده‌ای علیه صهیونیسم و امپریالیسم به ترور فردی سیستم شده علیه اتباع دول اروپایی و آمریکایی روی بیاورند. رفسنجانی با این رهنمود، مبارزات توده‌ای خلق بی‌خاسته فلسطین برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت را تا حد اقدامات تروریستی و باجگیرانه مزدوران جمهوری اسلامی در اقصی نقاط جهان تنزل می‌دهد و تلاش می‌کند بدین ترتیب چهره مبارز خلق فلسطین را در اذهان جهانیان خدشه دار نماید.

و اما در پاسخ این سؤال که چرا رفسنجانی در این مقطع زمانی چنین موضعی را در مقابل مسئله فلسطین بربانند، همگان متفقند. القولند که وی با اینگونه رادیکالیته‌ها در شرایطی که بحران حکومتی بشدت حاد شده است، تلاش دارد موقعیت فردی خود را بعنوان شخصی که مورد قبول همه جناحهاست در هیئت حاکمه مستحکم نماید. گذشته از این رفسنجانی در سخنان خود پیرامون مسئله فلسطین تلاش کرد با ابراز

حمایت رباکارانه از مبارزات فلسطینیان، بر جمهوری اسلامی در میان توده مردم منطقه محبوبیتی کسب نماید حال آنکه ما هیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی آنچنان افشا شده است که اینگونه عوامفریبی‌ها تنها نفرت توده‌ها برمی‌انگیزد. توده مردم دشمنی این رژیم با گونه مبارزه انقلابی را در سرکوب مبارزات صهیونیست‌ها و حشیانه سازمانها و نیروهای انقلابی و در دشمنی هیستریک با کمونیسم و کمونیست‌ها در یافته‌اند. توده مردم ایران و خلقهای منطقه به ما هیت رژیم پی برده‌اند و آنرا بعنوان یک رژیم ارتجاعی، کمونیست و ضد انقلابی با دیده نفرت می‌نگرند. چه رفسنجانی با مشاهده موضعگیری شدید در امپریالیستی و افکار عمومی جهان، حرف خود پس گرفت و آنقدر عقب‌نشینی کرد تا امپریالیست‌ها رضایت دهند در شرایطی که جمهوری اسلامی بر ادامه حیات تکلیف با خود بیش از هر زمان دیگر به حمایت‌های مادی و معنوی آنان احتیاج دارد. به یاریش بشتابند، اما اینگونه موضعگیریها چنان افکار عمومی مردم جهان را علیه جمهوری اسلامی برانگیخته است که امپریالیست‌ها ناگزیر گشته‌اند بیش از پیش این مسئله را در نظر بگیرند و نتوانند مناسبات خود را با جمهوری اسلامی بیشتر تحکیم کنند. از اینرو امپریالیست‌ها که پس از گذشت ماها از صدور فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی، هنوز نتوانسته بودند اذهان عمومی برای گسترش مناسبات با جمهوری اسلامی توجیه نمایند، در مقابل این سخنان رفسنجانی بشدت موضع گرفتند و علیه رژیم عقب‌نشینی وی از سخنان قبلی اش، اظهارات او در نماز جمعه تهران بحران جدیدی در مناسبات امپریالیست با جمهوری اسلامی ایجاد نمود.

### تشدید سرکوب در مناطق اشغالی



که دولت اسرائیل با درپیش گرفتن آن تلافی می‌کند خلق فلسطین را از ادامه و تشدید مبارزات برای کسب حق تعیین سرنوشت بازدارد. این عملیات وحشیانه در شرایطی صورت می‌گیرد که بیش از ۱۶ ماه قیام توده‌ها فلسطینی و مبارزات لاینقطع آنان علیه صهیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع چنان حقایق مبارزه خلق فلسطین را به اثبات رسانده است. امپریالیسم و ارتجاع عرب را ناگزیر ساخته است جنبش و خلق فلسطین بعنوان یک واقعیت بنگردد. آنان دریافته‌اند که خلق فلسطین در صفحه

رژیم صهیونیستی اسرائیل عملیات سرکوبگرانه خود را علیه خلق فلسطین بشدت بخشیده است. در چند ماه اخیر دولت اسرائیل چنان جنایاتی در سرزمینهای اشغالی انجام داده که موج تنفر عمومی از وحشیگری و سببیت سرکوبگران صهیونیست، افکار عمومی جهانیان را فرا گرفته است. حمله مزدوران ارتش اسرائیل به روستای "نحالین" و قتل عام زنان و کودکان و مردان فلسطینی، حملات روزمره سرکوبگران به فلسطینیان ساکن سرزمینهای اشغالی و اعلام حکومت نظامی در نوار غزه و کرانه باختری رود اردن، اجزائی از سیاست تشدید سرکوب هستند

رهبری طبقه کارگر ضامن پیروزی مبارزات ضد امپریالیستی - دموکراتیک خلقهای ایران است



## از میان نشریات

### \* حزب توده نگران بدنام شدن و زیر علامت سوال رفتن ارتش است.

"نامه مردم" ارگان حزب فریب و خیانت توده در شماره ۲۵۸ در مقاله ای تحت عنوان "مخالفان یا جاسوسان" به بررسی نمایشنامه اخیر سران جمهوری اسلامی در مورد کشف شبکه جاسوسی سیا و رابطه آن با سیاست تشدید ترور و اختناق "پرداخته است. اما اصل مطلب چیز دیگریست. حزب توده در این نوشته بحث به مدافع سینه چاک ارتش ظاهر میشود و اعتراض کنان از سران رژیم جمهوری اسلامی می پرسد: چرا می خواهید ارتش را "زیر علامت سوال" برید و "ارتش را بسد نام" کنید؟ مستند صحبت کنیم "نامه مردم" می نویسد: "در این میان موضوع دیگری جلب نظرمی کند و آن زیر علامت سوال بردن ارتش است. اینکه ارتش هم در بیرون راندن متجاوزان از خاک ایران و هم در پایان دادن به جنگ نقش مثبتی داشته جای تردید نیست. چرا سران رژیم می خواهند مجموعه ارتش را بدنام کنند؟" اینک نمایشنامه "جاسوس گیری" اخیر سران رژیم، انعکاس دیگری از تشدید تضادهای درونی رژیم و تلاش جناح های رقیب برای تسویه حساب و رو کردن دست یکدیگر است و اطمینانی است که مردم ایران بقدر کافی با آن آشنائی دارند.

این در حقیقت شکل دیگری از تسویه حساب میان باندهای درونی هیئت حاکمه است که همگی جزیک مشت دزد و غارتگر، جناینتکار، جاسوس و فاسد چیز دیگری نیستند. در عین حال این شیوه ایست که رژیم از آن بعنوان ابزار برای تشدید سیاست ترور و اختناق و سرکوب بوده های مردم استفاده میکند. اما مسئله اصلی حزب توده، این نیست. او بعنوان توجیه گر و مدافع نظام سرمایه داری نگران آنست که "ارتش بدنام شود" و "زیر علامت سوال" برود. البته ابائی هم ندارد که وسط دعوانرخ تعیین کند، برای کالای خود با زرگرمی بنماید و بگوید: "اینکه ارتش هم در بیرون راندن متجاوزان از خاک ایران و هم در پایان دادن به جنگ نقش مثبتی داشته جای تردید نیست."

براستی که در اینجا نقش رفریسیست خیانتکار بعنوان پادو بورژوازی و مدافع ماشین سرکوب وستمگری آن بارز و آشکار می گردد و درست بر این نقطه است که فرق میان طرفسداران سلطنت، مدافعین جمهوری اسلامی یا جمهوری-مکراتیک اسلامی، لیبرالها و فرمیستهای توده-ی بکلی محو میگردد. چرا که همه آنها علیه عم مراختلافی که با یکدیگر دارند بر سر این نکته

مردم، در سرکوب کمونیستها و انقلابیون دیگر و حراست از منافع طبقات استثماری و رگروستگ سر بورژوازی و فئودال و اربابان امپریالیست آنها هیچگاه فراموش نمی کنند. ارتشی که پس از سرنگونی رضا خان و بقدرت رسیدن محمدرضا شاه در همان دهه بیست، مبارزات توده های مردم را در تهران، کردستان، آذربایجان و دیگر شهرها و مناطق در هم کوبید و هزاران هزار تن را با خاک و خون کشید، مجری سیاستهای طبقات حاکمه و امپریالیسم در کودتای ۲۸ مرداد بود. در دهه سی، چهل و بیوه در اواسط دهه پنجاه، دهها و صدها بار به سرکوب مردم پرداخت و دهها هزار نفر دیگر را کشتار کرد. پس از قیام مرتجعین حاکم بر ایران همین ارگان ستم و سرکوب را علیه مردم بکار گرفتند. چه کسی میتواند نقش ارتش را در سرکوب زحمتکشان ترکمن صحرا، کردستان، خوزستان و غیره و غیره فراموش کند. اینهمه تجربه از نقش سرکوبگرانه ارتش و دیگر نیروهای مسلح چه چیزی به توده مردم ایران آموخته است؟ آنها آموخته اند که ارتش و نیز دیگر ارگانهای سرکوب رژیم نظیر سیا، کمیته ها، شهربانی، ژاندرمری، بسیج و غیره ابزارهای سرکوب طبقه حاکمه و پاسدار سلطه طبقات ارتجاعی هستند. بی جهت نبود که مردم در قیام سال ۵۷ به پایداری یورش بردند و برای درهم شکستن این ارتش تلاش نمودند. این تجربه را قطعاً در قیام آینده خود نیز بشکلی کامل تروهمه جانبه تری بکار می بندند و این بار تمام ارگانهای سرکوب را چنان درهم خواهند کوبید که هیچگاه دیگر نتوانند احیا شوند. حزب توده بیهوده نگران آنست که مبادا ارتش "بدنام" شود. کار ارتش و دیگر ارگانهای سرکوب رژیم از "بدنامی" گذشته و در میان توده های زحمتکش مردم ایران رسوا هستند. اما نقش ارتش در جنگ چه بود که حزب توده از مثبت بودن آن سخن می گوید؟ امروزه دیگر حتی نا آگاه ترین و عقب مانده ترین بخش توده ها فهمیده اند که اصولاً این جنگ با خطر پرگشته مقاصد جاه طلبانه و توسعه طلبانه برافروخته شده جمهوری اسلامی اگر نتوانست به اهداف و مقاصد توسعه طلبانه پان اسلامیستی خود جامه عمل پوشد، لااقل از جنگ بعنوان وسیله ای برای انحرافت توجه مردم از مسائل داخلی، سرکوب توده ها و نیسروهای انقلابی و اادامه حیات تنگنای خود استفاده کرد. حتی اکنون سران رژیم در پاسخ مردم که می گویند چرا این جنگ برافروخته شد و ادمه یافت، پاسخ می دهند که دست آورد جنگ "حفظ جمهوری-اسلامی" و "انقلاب اسلامی" بود. یعنی

متفق القولند که ارکان اساسی ماشین دولتی بورژوازی یعنی ارتش و بوروکراسی بعنوان تضمین کننده و پاسدار سیاست طبقاتی کلیت طبقه باید حفظ شوند و هرگونه "زیر علامت سوال بردن ارتش" و "بدنام کردن آن گناهی نا بخشودنی است. دارودسته سلطنت طلب، سران جمهوری اسلامی، آقای رجوی، بازرگان، بنی صدر، جمهوریخواهان جبهه ملی، و خلاصه همه جناحها، دستها و گروه بندیهای بورژوازی همسازان را می گویند که حزب توده می گوید. حزب توده لازم نیست از زنگرانی کند و به رسم گلایه از سران رژیم سوال کند که چرا ارتش را زیر علامت سوال می برید و آن را بدنام می کنید؟ خاطر مبارک سران حزب توده جمع باشد که هیچ خطائی از این باب تا جمهوری اسلامی سر نزده و تازه همین چند روز پیش بود که امام خدا امپریالیست حزب توده، طی پیامی اعلام کرد که "من تا آخر پشیمان ارتش و سپاه و بسیج خواهم بود و تضعیف آنان را حرام می دانم" و به همه سران حکومت دستور داد که تحت هیچ شرایطی از تقویت نیروهای مسلح غفلت نکنند. البته جزاین هم نمی توانند باشد، چرا که این نیروی مسلح، ابزار سرکوب بورژوازی و ضامن حفظ سیاست سیاسی آن می باشد. حقیقتی که بورژوازی و پادوان رنگارنگ آن نظیر حزب توده میکوشند بر آن سرپوش بگذارند و توده های را با این استدلال که ارتش پاسدار مرزهای "میهن" در برابر تاخت و تازها و مقاصد توسعه طلبانه اجانب است، بفریبند. یعنی درست عین همین استدلال حزب توده که "جای تردید"ی باقی نمی گذارد که "ارتش هم در بیرون راندن متجاوزان از خاک ایران و هم در پایان دادن به جنگ نقش مثبتی داشته" است. اینک ارتش چه نقشی در اجرای سیاستهای توسعه طلبانه و تجاوزکارانه رژیم جمهوری اسلامی ایفا نموده است. مورد بحث قرار می گیرد، اما مسئله اساسی حزب توده در این است که ما هیئت ضد انقلابی و ارتجاعی ارتش را بعنوان ابزار سرکوب طبقاتی کتمان کند و او همه دارد از اینکه ارتش "بدنام" شود "زیر علامت سوال" برود. فقط یک مرتجع میتواند به چنین اباطیلی متوسل شود که حزب توده شده است. توده های مردم ایران ما هیئت ضد انقلابی و ارتجاعی ارتش و نقش آنرا بعنوان ابزار سرکوب و ستم طبقات حاکمه نه امروز و دیروز بلکه سالهای سال است که بتجربه دریافته اند. آنها نقش همین ارتش را در دوران حکومت رضا خان در سرکوب جنبش انقلابی - دمکراتیک توده های

## زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

## توضیح و تشریح برنامه سازمان

۲۱

به این سوالات که این چگونه جامعه سرمایه داریست که در آن از مالکیت خصوصی بروسا تولید، تعدد سرمایه ها، رقابت و هرج و مرج، بحرانها ارتش ذخیره صنعتی و تفا دینیا دین جامعه سرمایه داری خیری نیست، مدعی میشود که اینها مختص سرمایه داری کلاسیک در اروپای غربی و آمریکا است و سرمایه داری شوروی از نوع ویژه ایست که با مشخصات و قوانین سرمایه داری کلاسیک غربی جور در نمی آید.

آقایان حکمت و بیرج آذرین میگویند: "جامعه امروز شوروی سرمایه داری است... به اعتقاد ما اقتصاد شوروی، سرمایه داری با خصوصیات سرمایه داری مسلط بر جوامع اروپای غربی و آمریکا نیست. به اعتقاد ما سرمایه داری که تحت نام سوسیالیسم بدنبال یک انقلاب رگری مستقر و تحکیم شده است، دارای خصوصیات ویژه ای است که باید آنرا شناخت و تحلیل کرد. وجود کارمزدی، کالابودن نیروی کار و سازمان نیابی تولید اجتماعی بر مبنای کارمزدی برای اثبات سرمایه داری بودن اقتصاد شوروی کسافی است. اما آنچه باید در زمینه ویژگی های این اقتصاد توضیح داده شود، در سطوحی کنکرت تر از این خلصت عام و خلصت مشخصه سرمایه داری قرار میگیرد. ما نندعامل تعدد سرمایه ها و رقابت. چه سیستمی در شوروی قوانین ضروریات بنیادی سرمایه داری را بصورت قوانین خارجی و مادی بر سر ما تسهیل میکند. ارتش ذخیره کارچرا شکالی در این جامعه بخود میگیرد ارزش اضافی چگونه میان بخشهای مختلف کل سرمایه اجتماعی و شاخه های مختلف تولید، توزیع و تقسیم میشود. نقش قیمت و بازار در این اقتصاد چیست؟" (۱)

حکمت در جای دیگری نیز میگوید: "درواقع برای اثبات وجود سرمایه داری در روسیه نیازی به اثبات تعدد سرمایه ها و استقلال آنها از یکدیگر و رقابت نیست." "اثبات حاکمیت رابطه کار و سرمایه در شوروی برای اثبات سرمایه داری بودن این نظام کافی است. اما نمیتوان و نباید از سرمایه داری بودن اقتصاد شوروی چنین نتیجه گرفت که مولفه های کنکرت تری که مشخصه سرمایه داری "کلاسیک" در اروپای غربی و آمریکا است (از جمله رقابت و مالکیت شخصی بورژواها بر سرمایه) باید در شوروی عینا و با نقشی کما بیش مشابه قابل مشاهده باشد." (۲)

آنچه در این عبارات مشهود است، صدور حکم خودسرانه مبنی بر کالابودن نیروی کار در جامعه شوروی به همراه یک تجدیدنظر یا بعبارت دیگر رد تئوریهای مارکس است. تئوریسین های سوسیالیسم دهقانی مدعی هستند که در جامعه شوروی نیروی کار کالاست. این بدان معناست که در این جامعه تولید کالای تعمیم یافته حاکم است. اما تولید کالای تعمیم یافته نمیتواند حاکم باشد مگر آنکه مالکیت خصوصی بروسا تولید وجود داشته باشد. از همین روست که مارکس و انگلس بر مبنای درک ماتریالیستی تاریخ و بررسی اقتصاد جامعه سرمایه داری اثبات نمودند که بنیاد تمام تعارضات جامعه ای که بر مبنای رابطه کار و سرمایه شکل گرفته است، در تضاد میان خلصت اجتماعی تولید و تملک خصوصی سرمایه داری نهفته است. یا بگفته انگلس "در این تضاد که به شیوه تولید جدید، خلصت سرمایه داری میبخشد، نقطه تمام تعارضات زمان حال نهفته است." همین تضاد است که "بصورت آنتاگونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرج و مرج تولید در مجموعه اجتماعی تجدید تولید میشود." همین تضاد است که "بصورت آنتاگونیسم کارگر و بورژوازی" بروز میکند. همین تضاد است که در بحرانهای ما زادت تولید "قهر" بروز میکند." (۳)

مارکس در شرح او دانه خود "کاپیتال" از همین تضاد ضرورت نفی جامعه سرمایه داری و استقرار جامعه کمونیستی را از طریق الغای مالکیت خصوصی نتیجه گیری کرد و چنین نوشت: "مالکیت خصوصی بمشمنابه نقطه... مقابل مالکیت اجتماعی و مالکیت مشترک فقط

در پاسخ به این سوال که آیا میتوان اصلی ترین قوانین و مشخصات شیوه تولید سرمایه داری را در جامعه شوروی یافت، نخست باید دید که شیوه تولید سرمایه داری چیست و خصوصیات متمایز کننده آن از شیوه های تولیدی دیگر کدامند؟

سرمایه داری یک شیوه تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار کارمزدی است. در این نظام که تولید کالای مبتنی بر مناسبات تولید سرمایه داری مسلط است، نه فقط محصولات کار برای فروش در بازار تولید میشوند بلکه کالای تعمیم یافته، بلکه نیروی کار نیز کالاست. در اینجا، در حالیکه اصلی ترین و مهمترین بخش وسایل تولید و مبادله در تملک اقلیتی بسیار محدود یعنی سرمایه داران و ملاکین قرار دارد، اکثریت بسیار عظیم جمعیت جامعه که از نیروی کار و نیمه پرولترها تشکیل یافته است. بعلاوه محرومیت از این وسایل تولید و لذا اضطراب اقتصادی ناگزیرند نیروی کارشان را به سرمایه داران بفروشند و با تولید ارزش اضافی که درآمد استثمارگران را تشکیل میدهد، استثمار میشوند. از این رو استثمار کارمزدی توسط سرمایه داران اصلی ترین و اساسی ترین رابطه اجتماعی در این نظام محسوب میگردد که آنرا از تمام نظام های دیگر متمایز میکند. یا به گونه ای مشخص تر میتوان گفت که اولاً - در جامعه سرمایه داری تولید کالای خلصت عام و همگانی بخود گرفته، همه عناصر تولید از جمله نیروی کار به کالای تعمیم یافته اند و تولید کالای تعمیم یافته، حاکم است.

و ثانیاً - تولید ارزش اضافی هدف مستقیم و محرک بلاواسطه و تعیین کننده تولید است و بقول مارکس "قانون مطلق" این شیوه تولید محسوب میگردد.

و ثالثاً - تمام موجودیت این جامعه بر بنیاد یک تضاد اساسی قرار گرفته است و آن تضاد میان خلصت اجتماعی تولید با شکل تملک خصوصی سرمایه داریست.

در چنین نظامی است که مابا قانون انباشت سرمایه، رقابت میان سرمایه داران متعدد برای کسب حداکثر ارزش اضافی، هرج و مرج در تولید اجتماعی، تنظیم خود بخودی اقتصاد از طریق قانون ارزش، بحرانهای مازاد تولید، مازاد جمعیت نسبی و ارزش ذخیره صنعتی، و خامت نسبی و گاه مطلق وضعیت طبقه کارگر و غیره روبرو میباشیم. با این توضیحات آیا میتوان این مشخصه ها و قوانین جامعه سرمایه داری را در اتحاد جماهیر شوروی سراغ گرفت؟ پاسخ منفی است. چرا که مقدم بر هر چیزی در اتحاد شوروی برخلاف تمام جوامع سرمایه داری، اصلی ترین و مهم ترین بخش وسایل تولید در تملک اقلیتی محدود قرار ندارد که از آنها به قصد استثمار کارمزدی و ایجاد ارزش اضافی استفاده کنند، لذا از طبقه استثمارگران سرمایه دار و ملاک نیز خبری نیست. در اینجا مالکیت خصوصی بروسا تولید ملغی گشته است، وسایل تولید به تملک اجتماعی درآمده و خلصت سرمایه داران و تولید زبین رفته است. در اتحاد شوروی همه افراد جامعه موظفند کار کنند و حق کار رنیز بصورت اشتغال تضمین شده، بمرحله عمل و اجرا درآمده است، بنا بر این طبقه کارگر نیز نیروی کار خود را نمیفروشد. در اینجا دیگر رابطه کار و سرمایه حاکم نیست و از آنجا نیکه تولید کالای تعمیم یافته وجود ندارد، قانون ارزش نیز نقش تنظیم کننده اصلی تولید و مبادله را بر عهده ندارد، بلکه قانون تکامل برنامه ریزی شده اقتصاد مسلط است و از همین روست که شاهد هرج و مرج در تولید اجتماعی، بحرانهای مازاد تولید، ارتش ذخیره صنعتی و غیره نیستیم. در یک کلام ما شاهد عملکرد تضاد بنیادین جامعه سرمایه داری که همان تضاد میان خلصت اجتماعی تولید و شکل تملک خصوصی سرمایه داری است نمیباشیم. چنین جامعه ای را نمیتوان سرمایه داری نامید. با این همه کسانی یافت میشوند که اتحاد شوروی را یک کشور سرمایه داری می شناسند. در ایران حزب کمونیست کومه له مدعی است که در جامعه شوروی سرمایه داری انحصاری - دولتی حاکم است و نیروی کار کالاست. اما در پاسخ



آنکه مارکس را اندکی تصحیح و اصلاح کنند و بگویند مسائلی که مارکس مطرح کرده است مربوط به "سرمایه داری کلاسیک" اروپای غربی و آمریکاست. "سرمایه داری در روسیه" دارای خصوصیات ویژه ای است و "اصلا مالکیت خصوصی بیرونی تولید لازم نظام سرمایه داری نیست." تفا دنیای این جامعه نیز تفا دمیان خصلت اجتماعیه تولید و تملک خصوصی سرمایه داری محسوب نمیشود و برای اینکه یکسره مارکس تصحیح شود، باید این گفتار مارکس و انگلس را که میگویند: "کمونیستها میتوانند تئوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: "الغاء مالکیت خصوصی" کنار گذاشت و شعار "الغاء کار مزدی" را داد. تئوریسین های سوسیالیسم دهقانی بدین طریق نه "سرمایه داری بودن" جامعه شوروی بلکه نفی تام و تمام مارکسیسم - لنینیسم را به نمایش می گذارند. آنچه از سوی تئوریسین های کومه له عنوان میگردد دفاع پوشیده ایست از مالکیت خصوصی، و تلاش است برای پرده پوشی همه تفا دهای نظام سرمایه داری. آنها با معرفی جامعه شوروی بعنوان یک جامعه سرمایه داری در تلاش اند یک سرمایه داری بدون رقابت و هرج و مرج، بدون بحرانهای ما را در تولید، فارغ از تفا دهای شدید و آنتاگونیسم های لاینحل کشف کنند و تئوری سرمایه داری هماهنگ و سازمان یافته امثال برنشتین و هیلفر دینگ را احیاء نمایند. تئوریسین های کومه له مدعی اند که "برای اثبات وجود سرمایه داری در شوروی نیازی به اثبات تعدد سرمایه ها و استقلال آنها از یکدیگر و رقابت نیست." این گفتار بدان معناست که سرمایه داری میتواند با یک سرمایه واحد و یکپارچه، بدون رقابت و هرج و مرج، بدون بحران، بدون عملکرد قانون ارزش، و بدون ارتش ذخیره صنعتی وجود داشته باشد. اما واقعیت این است که هرج و مرج ذاتی تولید سرمایه داریست و این خود بر رقابت میان سرمایه های متعدد برای کسب حداکثر ارزش اضافی متکی است. از اینرو سرمایه داری بدون سرمایه های متعدد در دوران رقابت آزاد امکانپذیر بوده است و نه در مرحله سرمایه داری انحصاری. اینکه چرا یک سرمایه عام، و محدود یکپارچه که جز با خودش و کارمندی با چیز دیگری روبرو نباشد امکان استیلا بین علت است که "ارزش اساس سرمایه را تشکیل می دهد" و بنا بر این فقط "از طریق مبارزه با یک ارزش متقابل" میتواند وجود داشته باشد. مارکس میگوید: "چون ارزش اساس سرمایه را تشکیل میدهد و بنا بر این سرمایه الزاما فقط از طریق مبارزه با یک ارزش متقابل وجود دارد، ضرورتا خود را از خودیشتن دفع میکند. یک سرمایه عام که با سرمایه های بیگانه ای برای مبارزه با وی روبرو نباشد از نقطه نظر کنونی ما با چیزی مگر کار مزدی یا خودش مواجه نباشد منطقا ناممکن است." او همچنین تصریح می کند که "سرمایه فقط بعنوان چندین سرمایه وجود دارد و میتواند وجود داشته باشد. از اینرو خصلت خود آن بعنوان کنش متقابل آنها بر یکدیگر آشکار میگردد." (۶) مارکس در این گفتار خود دقیقا نظریه ای را رد میکند که امروزه از سوی حزب کمونیست کومه له عنوان گشته است و بر طبق آن گویا در اتحاد شوروی "یک سرمایه عام" وجود پیدا کرده است که "با چیزی مگر کار مزدی یا خودش مواجه نیست و بنا بر این" برای اثبات وجود سرمایه داری در روسیه نیازی به اثبات تعدد سرمایه ها و استقلال آنها از یکدیگر و رقابت "نمی بینند. نظریه مارکس در تفا د آشکار با نظریه رویزیونیستی و ضد مارکسیستی امثال حکمت است. مارکس میگوید: "یک سرمایه عام که با سرمایه های بیگانه ای برای مبارزه با وی روبرو نباشد." و یا "با چیزی مگر کار مزدی یا خودش مواجه نباشد." ناممکن است. سرمایه فقط بعنوان چندین سرمایه وجود دارد و میتواند وجود داشته باشد. "اصولا خصلت خود سرمایه در کنش متقابل سرمایه ها با یکدیگر یعنی در رقابت آشکار میگردد. اما تئوریسین های سوسیالیسم دهقانی همه این مباحث و نتیجه گیریها را مارکس را انکار می کنند. آنها نه فقط ضرورت تعدد سرمایه ها را در نظام سرمایه داری انکار میکنند بلکه این حقیقت را نیز منکر میشوند که اصولا خصلت خود سرمایه میتواند در کنش متقابل چندین سرمایه بر یکدیگر یعنی در رقابت آشکار گردد.

مارکس میگوید: "مفهوم رقابت چیزی نیست مگر طبیعت درونی

در جایی بوجود می آید که وسائل خارجی آن متعلق به افراد باشد. ولی بر حسب اینکه افراد مذکور خود کارگر یا غیر کارگر باشند، خصلت مالکیت خصوصی تفاوت پیدا میکند. مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، مالکیتی که میتوان گفت شخصیت زحمتکش مستقل را با شرایط کارش پیوند داد، به وسیله مالکیت خصوصی سرمایه داری که بر پایه استثمار کارگر غیرموظف آزاد قرار گرفته است بیرون رانده شد. هنگامیکه این روند تحولی بقدر کافی ژرفا و درازای جامعه کهن را فرا گرفت. هنگامیکه کارگران به پرولتاریا و وسایل کارشان به سرمایه مبدل گردید. هنگامیکه شیوه تولید سرمایه داری بروی پای خویش استوار شد، آنگاه اجتماعیه شدن با زحم بیشتر کار و مبدل گشتن با زحم بیشتر زمین و دیگر وسایل تولید بصورت بهره برداری اجتماعیه و لذا بصورت وسایل تولید جمعی و بنا بر این خلع ید بعدی مالکین خصوصی شکل جدیدی به خود میگیرد. آنگاه دیگر کارگران اقتصاد سرخود نیست که خلع ید میشود بلکه از سرمایه داری که هزاران کارگر را استثمار میکند سلب مالکیت میگردد. این سلب مالکیت از راه عملکرد خود قوانین ذاتی سرمایه داری از راه تمرکز سرمایه ها انجام پذیر می شود. تمرکز وسایل تولید و اجتماعیه گشتن کار به نقطه ای میرسد که دیگر با پوسته سرمایه داری خود سازگار نیست. این پوسته میترکد. ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه داری در میرسد. خلع ید - کنندگان خلع ید میشوند.

شیوه تملک سرمایه داری که ناشی از شیوه تولید سرمایه داریست یعنی مالکیت خصوصی سرمایه داری، نخستین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که بر پایه کار شخصی قرار گرفته است. لیکن تولید سرمایه داری با ضرورتی طبیعتا آسای خویش را بوجود می آورد. این خود نفی نافی است. این نافی اخیرا ز نو مالکیت خصوصی را برقرار نمیسازد ولی مالکیت انفرادی را بی پایه دستاورد های عصر سرمایه داری یعنی بر اساس همکاریه و مالکیت جمعی زمین و وسایل تولیدی قرار میدهد که خود زاده ی کارند." (۴)

هماگونه که از مباحث صریح و روشن مارکس و انگلس مشهود است، بنیاد مناسبات جامعه سرمایه داری یعنی جامعه ای که تولید کالای تعمیم یافته بر آن مسلط است و رابطه کار و سرمایه اصلی ترین رابطه اجتماعی را تشکیل می دهد، بر مالکیت خصوصی بیرونی است و تضاد بنیادی این جامعه که به شیوه تولید جدید خصلت سرمایه داری می بخشد، تفا د میان خصلت اجتماعیه تولید و "تملک خصوصی سرمایه" می باشد که مختص سرمایه داری کلاسیک و غیر کلاسیک، انحصاری و غیر انحصاری نیست بلکه مختص شیوه تولید سرمایه داری بطور کلی است. راه حل این تفا دواز اینرو از بین بردن "خصلت سرمایه داری" شیوه تولید درنا نیست که بنیاد مناسبات جامعه سرمایه داری که تمامی بنای سرمایه داری بر روی آن استوار گشته است، ویران شود. از سرمایه داران و ملاکین خلع ید گردد. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ملغی شود و برقراری مالکیت اجتماعیه و سازماندهی آگاهانه و برنامه ریزی شده تولید و توزیع، "شیوه مالکیت و شیوه مبارزه با خصلت اجتماعیه و وسایل تولید هماهنگ شود." (۵) در اینجا دیگر نه تولید کالای تعمیم یافته وجود دارد و نه استثمار کار مزدی. اکنون روشن میگردد که چرا مارکس و انگلس تئوری خود را در یک اصل خلاصه کردند: "الغاء مالکیت خصوصی" و چرا "الغاء مالکیت خصوصی از دیدگاه آنها" خلاصه ترین بیان تغییر مجموعه نظام اجتماعیه است. اما تئوریسین های سوسیالیسم دهقانی که با سوسیالیسم علمی دشمنی آشتی ناپذیر دارند از کالای بودن نیروی کار در جامعه ای سخن میگویند که در آن مالکیت خصوصی بیرونی تولید ملغی شده است. از "شیوه تملک سرمایه داری که ناشی از شیوه تولید سرمایه داریست یعنی مالکیت خصوصی سرمایه داری" خبری نیست. طبقات سرمایه دار و مالک وجود ندارد. از تفا دنیای جامعه سرمایه داری یعنی تفا دی که "به شیوه تولید جدید، خصلت سرمایه داری می بخشد." اشتری نیست و لذا این تفا د خود را "بصورت آنتاگونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرج و مرج تولید در مجموعه اجتماع" تجدید تولید نمی کند و در بحرانهای ما را در تولید قهرا بروز نمی نماید. البته اینهم ممکن نیست مگر

در بررسی مرحله تکامل انحصاری سرمایه داری این مسئله را بدقت مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند و نتیجه میگیرند: "انحصارات که از بزور ن رقابت آزاد پدید می آیند این رقابت را از بین نبرده بلکه ما فوق آن و بموازات آن زندگی می نمایند و بدین طریق یک سلسله تضادهای حاد پدید می آید و تضادهای حاد می تواند با وجودی آورند." (۱۱) و در جای دیگر نیز خاطر نشان میسازد که "امپریالیسم تضادهای سرمایه داری را بغرنجتر میکند و حدت می بخشد. انحصار را به رقابت آزاد گره میزند، اما مبادله، بازار، رقابت، بحرانها و غیره را نمیتوانند از میان بردارند." (۱۲) اگر بر طبق ادعای حزب کمونیست کومه له در اتحاد شوروی سرمایه داری انحصاری حاکم باشد، در آن صورت الزاماً باید رقابت حاد میان انحصارات از یکسو و انحصار و غیر انحصار مشا هده شود. اما از آنجا شکی در این جامعه نه از تعدد سرمایه ها خبری هست و نه از رقابت بورژوازی، بنا بر این آنها با دستکاری در نظریات مارکس به صدور این احکام پرداخته اند که برای اثبات سرمایه داری در شوروی نیازی به اثبات تعدد سرمایه ها و رقابت نیست. اما انکار ضرورت تعدد سرمایه ها و رقابت در نظام سرمایه داری در عین حال به معنای نفی و انکار ضرورت هرج و مرج تولید اجتماعی و بحرانهای مازاد تولید در نظام سرمایه داریست. تئوریست های حزب کومه له صریحاً این مسئله را عنوان نمی کنند اما این نتیجه ایست که از موجودیت یا فتن یک سرمایه واحد و یکپارچه بهمراه توانائی این سرمایه برای سازماندهی برنامه ریزی شده تولید در مقیاس اجتماعی عاید می گردد. سوسیالیسم خرده بورژوازی این حقیقت را درک نمی کند که اصولاً خصوصیت هر جامعه ای که بر مبنای تولید کالائی استوار رگشته در این است که تولید کنندگان تسلط بر روابط اجتماعی خود را از دست میدهند. "هر بخش برای خود و با بازار تولیدی که تصادفاً در اختیار دارد و همچنین برای رفع حوائج مبادلاتی اش تولید میکند. هیچکس نمی داند چه مقدار از فرآورده هایش به بازار می آید، چقدر از آن اصولاً مصرف میشود. هیچکس نمی داند که تولید فرمایشی آیا واقعاً مورد نیاز می باشد، آیا میتواند مخارجش را تامین کند و یا اصولاً میتواند آن را بفروش ببرد. در اینجا هرج و مرج تولید اجتماعی حاکم است." (۱۳)

در نظام سرمایه داری در ستابین علت که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد و تولید کالائی تعمیم یافته حاکم است با این علت که تعدد سرمایه ها وجود دارد و هر سرمایه داری در پی کسب حداکثر ارزش اضافی و حداکثر سود است، این هرج و مرج مداوم تشدید میشود. در اینجا از یکسو در هر کارخانه و موسسه ای سازماندهی تولید حاکم است و از سوی دیگر در مقیاس سرمایه داری جامعه سازماندهی و هرج و مرج. از همین روست که انگلس میگوید تضاد دنیا دی جامعه سرمایه داری "بصورت آنتاگونیسم سازمان تولید در هر کارخانه و هرج و مرج تولید در مجموعه اجتماعی تجدید تولید میشود." در مرحله امپریالیسم نیز این هرج و مرج در تولید اجتماعی که ذاتی نظام سرمایه داریست بقوت خود باقی است و نمیتواند جزا بین باشد، چرا که با برافراشتن این هرج و مرج مستلزم الغاء مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، برافراشتن مبادله کالائی و سازماندهی آگاهانه و برنامه ریزی شده تولید و توزیع است. انحصارات هر چند در محدود، معینی میتوانند برنامه ریزی کنند و از روی نقشه فعالیت نمایند، اما در مقیاس اجتماعی قادر به انجام این کار نیستند. لنین تا کید میکند که برنامه ریزی کامل هرگز در تراست ها انجام نشده و نمیتواند انجام بگیرد. او میگوید "تراستها هیچگاه کاملاً از روی نقشه کار نبرده اند و اکنون هم کار نمیکنند و اصولاً نمیتوانند کار کنند." (۱۴) تقویت نقش دولت در امور اقتصادی جامعه و پیدایش سرمایه داری انحصاری - دولتی در مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه داری نیز نه قاعدربوده و نه قادر خواهد بود هرج و مرج را که ذاتی شیوه تولید است از میان بردارد. هم اکنون دولتها بورژوازی - امپریالیست، در محدوده های معینی در حیطه موسسات اقتصادی دولتی برنامه ریزی میکنند و میکوشند از طریق اهرم های بودجه، سیستم اعتباری و پولی، مالیاتها و غیره امور اقتصادی

سرمایه، خصلت ذاتی آن که بعنوان کنش متقابل چندین سرمایه بر یکدیگر متحلی و متحقق می گردد، گرایش ذاتی که بعنوان یک ضرورت خارجی متحقق می گردد. " (۷) یعنی رقابت در سرشت سرمایه است، نمیتوان آن را به سرمایه داری کلاسیک یا غیر کلاسیک، انحصاری یا غیر انحصاری نسبت داد و یا استثناً "سرمایه داری" دارای خصوصیات ویژه ای "را پیدا کرد که در آنجا رقابت در سرشت سرمایه و "گرایش ذاتی" آن نباشد و خود را "بعنوان یک ضرورت خارجی متحقق" نسازد. در مورد اهمیت رقابت در نظام سرمایه داری همین بس که گفته شود: "رقابت موجب میشود که قوانین ملزوم شیوه تولید سرمایه داری مانند قوانین قاهره ای که از خارج تحمیل شده اند، بدوش هر سرمایه دار منفر دبا زرگردد." (۸)

در نظام سرمایه داری، قوانین ذاتی این نظام "در مبادله رخ می نماید و نفوذ خود را بمثابه قوانین جبری رقابت به یک یک تولید کنندگان اعمال مینماید." انگلس درباره نقش رقابت در نظام سرمایه داری و اهمیت آن در نظریات مارکس خطاب به دورینگ میگوید: "طبق نظریات مارکس قوانین تولید سرمایه داری در حرکت خارجی سرمایه بعنوان قوانین قهری رقابت تجلی میکند و نتیجتاً در ضمیر هر سرمایه دار منفر د هم چون علت محرکه رسوخ می نماید. مسلماً است که تحلیلی علمی از رقابت فقط هنگامی امکانپذیر خواهد بود که طبیعت درونی سرمایه درک شده باشد. عیناً همچنانکه حرکت اجرام سماوی فقط برای کسی قابل درک است که حرکت واقعی ولی غیر محسوس آنها را بشناسد. در این رابطه مارکس با اراکه یک نمونه نشان داد که چگونه یک قانون معین مثلاً قانون ارزش در حالت معینی در دوران رقابت متجلی میشود و قدرت محرکه خود را اعمال میکند. آقا دورینگ از همین نکته نیز میتواند برداشت کند که در توزیع اضافه ارزش، رقابت نقش عمده بازی می کند." (۹) اگر مطابق نظریات تئوریست های سوسیالیسم دهقانی که طبیعت درونی سرمایه را درک نکرده و نمیتوانند درک کنند، سرمایه داری در شوروی بدون قانون رقابت بورژوازی وجود پیدا کرده است، در آن صورت معلوم نیست که "قوانین تولید سرمایه داری در حرکت خارجی سرمایه" چگونه تجلی پیدا میکند؟ معلوم نیست که چگونه با ایدئولوژی انباشت سرمایه داری را توضیح داد؟ از چه طریقی ارزش اضافی به سود، بهره، سود بازرگانی و بهره مالکانه تبدیل میگردد؟ چگونه میتوان عاملیتر شدن ترکیب ارگانیک سرمایه و پیشرفتهای تکنیکی را توضیح داد؟ چگونه میتوان گرایش نزولی نرخ سود و نیز متوسط نرخ سود را تعیین کرد؟ "نوآوری های" تئوریست های سوسیالیسم دهقانی برای "تصحیح" مارکس همه این مسائل را بلا جواب خواهد گذاشت. آنها چنین تصور میکنند که گویا در مرحله تکامل انحصاری سرمایه داری رقابت حذف میشود و از این رو برای اثبات "سرمایه داری روسیه" نیازی به نشان دادن رقابت نیست. این یک ادعای پوچ است. سرمایه داری انحصاری رقابت را بطور کلی حذف نمی کند. مرحله تکامل انحصاری و انحصاری - دولتی که جایگزین مرحله رقابت آزاد در تکامل سرمایه داری شده است، رقابت را بطور کلی حذف نکرده و نمیتواند حذف کند بلکه دامنه آزادی آن را محدود نموده است. انحصار ذاتی رقابت نیست. "انحصار فقط با این وسیله میتواند بقای خود را حفظ کند که دائماً به میدان رقابت قدم بگذارد." (۱۵)

در مرحله سرمایه داری انحصاری و لاهنوزرشته های وجود دارند که انحصارات بر آنها مسلط نشده اند و علاوه بر این در برخی زمینه ها خود انحصارات باعث ابداع و رشد برخی رشته های غیر انحصاری در جنب خود میگردند. از این رو رقابت میان سرمایه داران این رشته ها از یکسو رقابت میان انحصار و غیر انحصار از سوی دیگر در جریان است. ثانیاً - مبارزه بسیار شدیدی میان انحصارات مختلف از یکسو و رقابت در درون هر انحصار از سوی دیگر در جریان می باشد. در اینجا هر چند رقابت محدود شده است، اما رقابت سیعانه ای میان خود انحصارات و انحصار و غیر انحصار در جریان است. لنین



واحد شکل گرفته که بر بخش وسیعی از جهان نیز تسلط یافته است، مگر این چیز دیگری جز تحقق نظریه اولترامپریالیسم کا ئوتسکی است؟ خوب که دقت شود معلوم میگردد که در واقع جوهر همه این نظریات یکی است و آن اسداع نوعی از سرمایه داری سازمان یافته و موزون و هماهنگ، سرمایه داری فارغ از تضادها و آنتاگونیسمهای حاد می باشد. این نظریات طبیعتاً به تئوری "انطباق" برنشتین تقلیل می یابند که مطابق آن، تکامل سرمایه داری در مرحله انحصاری و دولتی آن وسائلی را در اختیار سرمایه داری قرار میدهند تا از طریق آنها بتوانند تولید را تنظیم، هرج و مرج و بحرانها را متوقف و تضادهای طبقاتی را تخفیف دهد. بی اعتباری این نظرات تنها فقط در آن دوران در وجه تئوریک توسط مارکسیستها بویژه لنین اثبات گردید و ما هیتا پورتونیسستی آنها بر ملا شد بلکه در عمل نیز تمام موجودیت نظام سرمایه داری در سراسر قرن بیستم خط بطلانی برای این نظریات کشیده است. مادامکه سرمایه داری وجود دارد، با رقابت، هرج و مرج، بحرانها و آنتاگونیسمهای شدید همراه است. تلاش تئوریسینهای سوسیالیسم دهقانی برای "اثبات" سرمایه داری بودن جامعه شوروی نه فقط با واقعیتها و موجود نظام سرمایه داری هیچگونه همخوانی ندارد، بلکه از بنیادین نظریات مارکس نیز در تضاد قرار دارد.

نظام حاکم در شوروی را نمیتوان سرمایه داری نامید. در اینجا نه از مالکیت خصوصی بروسان تولید خیری هست و نه از سرمایه داران و ملاکین. نه نیروی کارکلاست و نه تولید ارزش اضافی هدف بلاواسطه محرک تعیین کننده تولید محسوب میشود. در اتحاد جماهیر شوروی مالکیت اجتماعی بر وسائیل تولید وجود دارد، تولید اجتماعی بشکلی برنامهریزی شده و آگاهانه انجام میگردد. استثمار فراد از زمین رفته است، اما از اینک جامعه شوروی، سرمایه داری نیست بلکه در نخستین فاز جامعه کمونیستی قرار دارد، این نتیجه نیز بدست نمی آید که انحرافات آن و یاد دیگر کشورهای سوسیالیستی در عرصه مسائل اقتصادی ناچیز است. همانگونه که پیش از این اشاره کردیم نه فقط اتحاد شوروی بلکه همه کشورهای سوسیالیستی بدرجات مختلف با انحرافات و معضلات اقتصادی روبرو هستند که نتیجه چیز دیگری جز انحرافات از موازین سوسیالیسم نیست. این انحرافات که تیلور خود را در بسط و گسترش روزافزون مناسبات کالائی - پولی، نقض اصل توزیع سوسیالیستی به نفع کسانی که از حقوق بورژوازی برخوردارند و با نتیجه افزایش تفاوت در ثروت، فقدان کنترل همه جانبه توده ای در امر تولید و توزیع، یافته است، در مواردی حتی منجر به بروز بحرانهای اقتصادی در این جوامع شده است. هرچند که این بحرانها در اصل بحرانهای ما را دنبال نموده بلکه بحران کمبود تولیدند که از نقض برنامه ریزی و تحریف موازین اقتصادی سوسیالیستی منشأ گرفته اند، و اگر در اینجا و آنجا نیز با مواردی روبرو هستیم که چیزی را دنبال نموده و یا فاقد کیفیت است و نمیتواند دنیا را اجتماعاً راضی کند، اینهم از نقض و تحریف برنامه ریزی اقتصادی ناشی میگردد، اما در هر کجا که راه حل مسئله برگسترش مناسبات کالائی - پولی، سرمایه - گذاری بخش خصوصی و توسل به سرمایه های بین المللی قرار گرفته است، این امر منجر به تقویت مناسبات سرمایه داری و حتی در محدوده ای احیاء و تقویت مالکیت خصوصی شده است. نمونه برجسته در این مورد مجارستان و لهستان است که اکنون تضاد میان عملکرد قانون ارزش و قانون تکامل برنامه ریزی شده اقتصادی در آنها به چنان مرحله ای رسیده است که به یک بحران اقتصادی انجامیده و با یک بحران سیاسی توأم گشته است. با این وجود در این کشورها نیز هنوز نمیتوان ادعا کرد که سرمایه داری بشیوه تولید مسلط تبدیل گشته است. تلاش تئوریسینهای حزب کمونیست کومه له برای معرفی کردن جامعه شوروی و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم بعنوان جوامع سرمایه داری یک تلاش عبث است. آنچه که در نظر اتا بین جریان در مورد سرمایه داری بودن جامعه شوروی گفته شد، در مورد دیگر مدافعین ترا حیا سرمایه داری در شوروی از جمله مدافعین استراژژی سه جهان نیز صادق است. چرا که علیرغم برخی اختلافات میان این جریانها مبنای تفکری آنها یکی است. اما آنجا که بی اعتباری و ورشکستگی این نظریه اکنون به حدی رسیده است که حتی وضع و مبتکر اصلی

جامعه را بطور غیر مستقیم تنظیم کنند. اما بهیچوجه نتوانسته و نمی توانند بر هرج و مرج تولید اجتماعی غلبه کنند. تجربه عملی چند دهه اخیر بویژه نیمه دوم قرن بیستم در کشورهای سرمایه داری، پوچ بودن ادعای طرفداران نظریه سرمایه داری سازمان یافته و موزون از طریق مداخله دولتی بورژوازی ثابت رسانده است. کشورها می که در مرحله تکامل انحصاری سرمایه داری قرار دارند، هم اکنون نیز با هرج و مرج تولید اجتماعی و بحرانهای اقتصادی مازاد تولید روبه روستند. همه این حقایق صحت استنتاجات لنین را با ثبات تر رسانده است که معتقد بود بر طرف شدن هرج و مرج و بحرانها از طریق کارتلها امکان پذیر نیست. او می گفت: "بر طرف ساختن بحرانها از طریق کارتلها افسانه پردازی اقتصادیون بورژوازیست که میخواهند بهر قیمتی شده، سرمایه داری را زینت دهند. بر عکس انحصاری که در برخی از رشته های صنعت بوجود می آید، بر حدت و شدت هرج و مرجی که بطور کلی از خصوصیات تمام شیوه تولید سرمایه داری است می افزایند." (۱۵) تئوریسینهای حزب کمونیست کومه له دقیقاً همین افسانه پردازی اقتصادیون بورژوازی را تکرار میکنند. آنها نوعی از سرمایه داری را در اتحاد شوروی کشف کرده اند که یک انحصار و واحد شکل گرفته و این انحصار واحد بر مبنای یک نقشه واحد و سراسری تولید در مقیاس اجتماعی سازماندهی نموده و با هرج و مرج و بحرانها مازاد تولید روبرو نیست. از آنچه که گفته شد، این نتیجه بدست می آید که برخلاف ادعای تئوریسینهای سوسیالیسم دهقانی، مسئله هرج و مرج و بحرانها نیز همانند تعدد سرمایه ها و ورقسابت، همگی جزو الزامات جبری هرج و مرج استند که با تولید کالائی تعمیم یافته سروکار دارد. اگر امروز در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری یعنی آمریکا مسئله تعدد سرمایه ها، رقابت، هرج و مرج تولید اجتماعی و بحرانها می مازاد تولید همچنان بقوت خود باقی است، قطعاً چنانچه جامعه شوروی نیز سرمایه داری بود، ما می باستی شاهد وجود آنها باشیم و عملکرد آنها را بوضوح مشاهده کنیم. عدم وجود آنها در جامعه شوروی بمعنای پوچ بودن ادعای کسانی است که معتقدند جامعه شوروی سرمایه داریست و نیروی کار در آنجا کلاست. تئوریسینهای حزب کمونیست کومه له میگویند: "سرمایه داری انحصاری - دولتی در شوروی حاکم است، اما سرمایه داری انحصاری - دولتی نه خصیلت سرمایه ای نیروهای مولده را از پای میسازد، نه قوانین اساسی جامعه سرمایه داری را تغییر میدهد، و نه تضادهای آن را تخفیف میدهد بلکه بالعکس مناسبات سرمایه داری را به نقطه اوج تکامل خود میرساند، بنا بر این قوانین و تضادهای این نظام باید با حدت و شدت بیشتری عمل کنند، نه اینکه از حدت و شدت دامنه و عملکرد آنها کاسته شود. ادعای نظریه پردازان حزب کومه له مبنی بر اینکه در جامعه شوروی یک سرمایه واحد و یکپارچه، یک انحصار دولتی واحد و سازمان یافته شکل گرفته و در آن از رقابت و هرج و مرج خیرسری نیست از جهات مختلف به نظریات برنشتین، هیلفر دینگ و کا ئوتسکی شبیه است تا نظریات مارکس، انگلس و لنین. چرا که در واقع هیلفر دینگ بود که تکامل برنامه ریزی شده و سازمان یافته سرمایه داری را از طریق انحصارات ممکن می دید و برای این اعتقاد بود که روند انحصاری شدن، نوعی سرمایه داری سازمان یافته را پدید خواهد آورد که هرج و مرج و بحرانها را از میان خواهد برد. و این کا ئوتسکی بود که بعنوان مدافع نظریه اولترامپریالیسم مسئله ادغام همه انحصارات و شکل گیری یک تراست واحد را پیش بینی میکرد. "استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده است" ممکن میدانست. جوهر این هر دو نظریه یکی است و آن نتیجه گیری در مورد تخفیف تضادهای نظام سرمایه داری خواهد بود. در مقیاس ملی و بین المللی است. اگر مطابق نظریه تئوریسینهای سوسیالیسم دهقانی، اکنون در اتحاد شوروی در نتیجه روند انحصاری شدن سرمایه، تکامل برنامه ریزی شده و سازمان یافته سرمایه داری بدون رقابت و هرج و مرج امکان پذیر شده است، مگر این چیز دیگری جز سرمایه داری سازمان یافته است. هیلفر دینگ است. اگر مطابق نظریه های تئوریسینهای سوسیالیسم دهقانی، اکنون در اتحاد شوروی یک انحصار واحد دولتی، یک سرمایه مالی

مترقی‌توده‌های فاقده‌رگونه امتیازکا رگ‌ندقلع‌و‌مقع‌می‌کند. و‌توسط‌فرق‌گذاری‌شدید‌در‌مزدها، امتیازات، رتبه‌ها و غیره اشرا‌فیت‌نوبینی‌ایجاد‌می‌کند. استالین با اتکا به فوقانی‌ترین اقشار این درجه‌بندی اجتماعی‌نوبین‌علیه‌پائین‌ترین اقشار‌رو‌گای‌بر‌عکس - موفق‌به‌تمرکز‌کا‌مل‌قدرت‌در‌دست‌خود‌شده‌است. اگر این رژیم را بنا‌پا‌رتی‌زم‌شوروی‌ننامیم چه‌بنامیم؟" (۱۷)

این چکیده‌ای است از نظر ترسکی در مورد ماهیت دولت شوروی. نظریه انحطاط بنا‌پا‌رتیستی دیکتاتوری پرولتاریا سپس از جانب پیروان ترسکی به تمام دولت‌های حاکم بر کشورهای سوسیالیستی بسط داده شد و اکنون آنها معتقد هستند که تمام این دولت‌ها در انحطاط و دفرمه شدن بوروکراتیک شده و جزیک‌مشت‌دولت‌های منحط‌کا‌رگری‌چی‌ز‌دیگری‌نیستند. مقدم بر هر چیز اغتشاش نظری ترسکیست‌ها از اینجا سرچشمه‌می‌گیرد که اصولاً قدرتیستند نقش و اهمیت دیکتاتوری پرولتاریا را در امر انجام وظایف تاریخی پرولتاریا درک‌کنند. سوسیالیسم علمی می‌آموزد که رهائی طبقه‌کارگر به دست خود طبقه‌کارگر امکان‌پذیر است. پرولتاریا سپس از سرگونی بورژوازی بصورت طبقه‌حاکمه متشکل‌می‌گردد و این رهائی سیاسی را پیش شرط‌های اجتماعی‌اش قرار می‌دهد. از همین روست که بنیانگذاران سوسیالیسم علمی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را برای یک دوران نام‌و‌تمام تاریخی که جامعه سرمایه‌داری را از کمونیسم جدا‌می‌سازد ضروری می‌دانستند تا طبقه‌کارگر بتواند وظایف تاریخی خود را انجام بدهد. بدون حفظ سیاست‌سیاسی پرولتاریا انجام هیچیک از وظایف تاریخی پرولتاریا امکان‌پذیر نیست. اما ترسکیست‌ها نظریه‌ای را ابداع کرده‌اند که بر طبق آن در دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم یعنی دوران مبارزه میان سرمایه‌داری که سرنگون‌گردیده اما نابود نشده و کمونیسمی که زاده شده اما هنوز قوام و استحکام نیافته است به دیکتاتوری پرولتاریا نیاز است. پرولتاریا می‌تواند از نظر اقتصاد طبقه‌حاکمه باقی‌ماند، اما از نظر سیاسی فاقد قدرت باشد. اگر ترسکیست‌ها ظاهراً نمی‌گویند که به دیکتاتوری پرولتاریا نیازی نیست، اما همین کافی است که گفته شود در اتحاد شوروی بیش از نیم قرن و در دیگر کشورهای سوسیالیستی کمی کمتر از نیم قرن پرولتاریا همچنان طبقه‌انظرا‌قتصادی‌حاکم است و "مناسبات غیر سرمایه‌داری" وجود دارد، اما پرولتاریا فاقد قدرت سیاسی است و بوروکراسی "حامل دیکتاتوری پرولتاریا است". ترسکی در تبیین این مسئله می‌گوید: "مشخص استخوان - بندی هر جامعه روابط اقتصاد آن جامعه است. تا زمانی که اشکال مالکیت ایجاد شده بوسیله انقلاب اکثریت سرنگون نگردد، پرولتاریا همچنان طبقه‌حاکم باقی‌ماند". چنین بنظر میرسد که او می‌خواهد تبیین خود را به یکی از مباحث لنین متکی سازد. لنین در ۱۹۲۰ در پاسخ کسانی که نظریه‌های پرولتاریا را با مسئله مرکزیت دمکراتیک مربوط می‌ساختند گفت: "سیاست پرولتاریا در این منظر هراست که مالکیت ملاکین و سرمایه - داران را ملغی کرده است" اما لنین در همان حال اکید بر این اعتقاد بود که دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی برقرار است. ترسکی بحث لنین را وارونه فهمیده است. پرولتاریا نمی‌تواند فاقد قدرت سیاسی است، با این ادعا که اشکال مالکیت ایجاد شده توسط انقلاب باقی‌است طبقه‌حاکم میدانند. این تناقض به دوشکل می‌تواند حل شود اگر "اشکال مالکیت ایجاد شده توسط انقلاب اکثریت سرنگون نگردد، پرولتاریا و دهقانان، بین دولت‌کاری و امپریالیسم جهانی فراخوانده شده است. چنین است‌پا‌یه اجتماعی سازمان‌ترسیم بوروکراتیک... هر اندازه که بوروکراسی استقلال بیشتری پیدا می‌کند. هر چه که قدرت بیشتر و بیشتری در دست یک شخص یگانه متمرکز می‌شود، سازمان‌ترسیم بوروکراتیک بیشتر به بنا‌پا‌رتی‌زم می‌گراید." استالین دست‌آوردهای انقلاب اکثریت را نه تنها علیه فدا‌انقلاب‌فودالی - بورژوازی بلکه همچنین در برابر خواست‌های زحمتکشان و ناشکیلیها و ناراضی‌هایشان حراست می‌کند. او جناح چپ را که مبین‌گرایش‌های سازمان یافته تاریخی و

آن یعنی چین دیگر خود را آشکارا مدافع این استراتژی معرفی نمی‌کند و سوسیال - امپریالیسم را نیز کنار گذاشته است، نیازی به بحث جداگانه در مورد این جریان نیست. آنچه که در ادامه این بحث باقی‌ماند، مرور کوتاهی است بر نظرات ترسکیست‌ها که هر چند منکر سرمایه‌داری بودن ساخت اقتصادی جامعه شوروی و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم می‌باشند، با این وجود بر این اعتقادند که نه فقط در شوروی بلکه در همه کشورهای اردوگاه سوسیالیسم، بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع‌ید کرده است، از اینرو دولت‌های حاکم بر این کشورها، دولت‌های منحط‌کارگری و نوعی از دولت‌های بنا‌پا‌رتیستی هستند که طبقه‌کارگر با یدبا یک انقلاب سیاسی آنها را سرنگون سازد.

ترسکیسم که مظهر گنج‌سری و پورتونیسم خسرده بورژوازی در ایدئولوژی سیاست است، همان تناقضات و گنج‌سری‌های را که در عرصه‌های دیگر از خود نشان داده است بر سر مسئله تحلیل از جامعه شوروی و بطور کلی کشورهای سوسیالیستی نیز بروز می‌دهد. بنیانگذاران سوسیالیسم علمی از قوانین حرکت اقتصاد جامعه سرمایه‌داری چنین نتیجه گرفتند، که این جامعه در روند حرکت و تکامل خود، شرایط ایجاد خویش را در بطن خود می‌پرورد و همه پیش شرط‌های عینی و مادی را برای گذار به جامعه کمونیستی فراهم می‌سازد. حامل این دگرگونی انقلابی نیز طبقه‌کارگر است. در عین حال مارکس خاطر نشان ساخت که بین جامعه طبقه‌داری و جامعه بدون طبقات کمونیستی یک دوران گذار انقلابی از اولی به دومی وجود خواهد داشت که منطبق بر آن یک دوران گذار سیاسی نیز ضروریست و دولت این دوران نمی‌تواند جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا چیز دیگری باشد. اما ترسکیست‌ها برای این باورند که مناسبات تولید در کشورهای اردوگاه سوسیالیسم سرمایه‌داری نیست، طبیعتاً استثمار سرمایه‌داری هم وجود ندارد. طبقه‌کارگر از نظر اقتصاد طبقه‌حاکم است، اما از نظر سیاسی طبقه‌حاکم نیست. چکیده این نظریه را که اوج سردرگمی و اغتشاش خرد بورژوازی است و هیچ وجه تشابهی با مارکسیسم ندارد، ترسکی در ۱۹۳۳ ارائه داد. او نوشت: "مشکلات هولناک سازمان سوسیالیسم در یک کشور عقب‌مانده و منفرد، تاو‌م با سیاست‌های نادرست رهبری - که این نیز در تحلیل نهائی ناشی از فشار عقب‌ماندگی و نزوات است - منجر به این نتیجه گردیده که بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع‌ید کرده است تا بتواند دست‌آوردهای اجتماعی‌اش را با متدخودش پاسداری نماید. مشخص استخوان‌بندی هر جامعه روابط اقتصاد آن جامعه است. تا زمانی که اشکال مالکیت ایجاد شده بوسیله انقلاب اکثریت سرنگون نگردد، پرولتاریا همچنان طبقه‌حاکم باقی‌ماند." (۱۶)

اوپس در ۱۹۳۵ در یکی دیگر از آثار خود این نظریه را بسط داد و تکمیل نمود و مدعی شد که: "دمکراسی شوروی زیر فشار رضاهای اجتماعی در هم فرو ریخت. بوروکراسی با سوءاستفاده از این تضادهای قدرت را بر زور زچنگ سازمان‌های توده‌ای خارج کرد. از این لحاظ می‌توان از دیکتاتوری بوروکراسی و حتی دیکتاتوری شخصی استالین سخن گفت." ترسکی در این نوشته پس از اشاره به یکرشته تضادهای دمکراتیک "بوروکراسی با ترفیع خود بر فراز طبقات زحمتکش این تضادهای تنظیم و تعدیل می‌کند و از این نقش برای تقویت سلطه خود استفاده می‌برد." او ادامه می‌دهد که بوروکراسی شوروی برای تعدیل و تنظیم تضاد بین پرولتاریا و دهقانان، بین دولت‌کاری و امپریالیسم جهانی فراخوانده شده است. چنین است‌پا‌یه اجتماعی سازمان‌ترسیم بوروکراتیک... هر اندازه که بوروکراسی استقلال بیشتری پیدا می‌کند. هر چه که قدرت بیشتر و بیشتری در دست یک شخص یگانه متمرکز می‌شود، سازمان‌ترسیم بوروکراتیک بیشتر به بنا‌پا‌رتی‌زم می‌گراید." استالین دست‌آوردهای انقلاب اکثریت را نه تنها علیه فدا‌انقلاب‌فودالی - بورژوازی بلکه همچنین در برابر خواست‌های زحمتکشان و ناشکیلیها و ناراضی‌هایشان حراست می‌کند. او جناح چپ را که مبین‌گرایش‌های سازمان یافته تاریخی و



حکومت بورژوازی در شرایط بحرانی است که از ماهیت ضد انقلابی آن ناشی میگردد. از همین روست که انگلس آن را "مذهب واقعی بورژوازی" میخواند و میگوید: "بناپارتیسم قبل از هر چیز مذهب واقعی بورژوازی مدرن است." (۱۹)

پرولتاریا بنا بر اهمیت طبقاتی خود در سالیان تاریخی اش نمیتواند به شکل غیر مستقیم اعمال حاکمیت کند و بیامتا به طبقه حاکمه باقی بماند بلکه بالعکس فقط بشکل مستقیم میتواند حکومت کند. اگر بورژوازی به اتکاء مناسبات استحکام یافته تولید بورژوازی و دستگاه دولتی اش، با یک بوروکراسی ممتاز و ما فوق مردم، میتواند در شرایط بحرانی برای سرکوب پرولتاریا از قدرت سیاسی مستقیم چشم پوشی کند تا سلطه طبقاتی خود را حفظ کند، پرولتاریا بالعکس از آنجا نیکه با یدمناسبات تولید سوسیالیستی را تازه پس از گرفتن قدرت بنا نماید، و این وظیفه را فقط در حالی میتواند انجام دهد که اعمال حاکمیت مستقیم ننماید، دولت در اینجا یعنی پرولتاریا یعنی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است و لا غیر. لذا نمیتواند بشکل غیر مستقیم اعمال حاکمیت کند و خود را بیامتا به طبقه حاکمه حفظ نماید. این اعمال حاکمیت مستقیم نیز همزمان گونه که پیش از این گفته شد معنای نفی هر گونه بوروکراسی است. پس بوروکراسی نمیتواند بنیان پرولتاریا، دست آوردهای این طبقه را حفظ کند و بیامتا به حافظ منافع پرولتاریا در درون طبقات قرار بگیرد. بنا بر این ترتیب محصول نوعی از توازن قوای طبقاتی در جامعه سرمایه داریست و نمیتوان آن را به دوران سوسیالیسم بسط داد. انگلس بنا بر این ترتیب را با یک پیش شرط اساسی مرتبط میسازد که همانا توازن میان پرولتاریا و بورژوازیست. او میگوید: "پیش شرط اساسی سلطنت مطلقه سابق - توازن میان اشرافیت و بورژوازی بود." "پیش شرط اساسی بنا بر این ترتیب امروزی - توازن میان بورژوازی و پرولتاریاست." (۲۰) و این در شرایطی است که بورژوازی دیگر نمیتواند حکومت کند، اما پرولتاریا نیز هنوز قادر به حکومت کردن نمیباشد. در چنین شرایطی بورژوازی که طبقه حاکمه است بعلمت ترس از پرولتاریا سلطه طبقاتی خود را از طریق چشم پوشی از قدرت سیاسی حفظ میکند، همانگونه که در آلمان نیمه دوم قرن نوزدهم "بورژوازی تمام قدرت واقعی سیاسی را به دولت واگذار نمود. همانگونه که یکبار در نیمه اول و بار دیگر در نیمه دوم قرن نوزدهم در فرانسه پیش آمد. در اینجا قدرت دولتی با تکیه بر ارتش و دارو دسته های شبه نظامی، بین طبقات مانور میکند، و در "محدوده معینی" تا "زمان معینی" از "استقلال بیشتری" برخوردار میگردد تا زمانی که یکی از طبقات برتری قطعی کسب کند. بنا بر این نتیجه میگیریم که بنا بر این ترتیب یکی از اشکال حکومت طبقات است و بطور خاص بورژوازیست و پرولتاریا. بنا بر این ترتیب محصول بحران قدرت و توازن قوا میان پرولتاریا و بورژوازی در دوران سرمایه داریست، نه پس از سرنگونی بورژوازی و بدست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر، آنهم پس از آنکه بورژوازی را در یک جنگ داخلی سرکوب کرده است. و با لایحه این قدرت دولتی بورژوازیست که میتواند در شرایط بحرانی بین طبقات مانور کند و در محدوده معینی، تا زمان معینی از استقلال بیشتری برخوردار گردد و در دوره قدرت دولتی پرولتاریا، قیاس تاریخی ترسکی به تمام معنای قیاس مع الفارق است، اما این نظریه هنگامی شکل کاملاً مسخره ای بخود میگیرد و در عین حال در کفر طبقاتی ترسکیسم را عیان و آشکارا بنمایش میگذارد که از سوی پیروان ترسکی به همه کشورهای سوسیالیستی بسط و تعمیم داده میشود، بنا بر این ترتیب به یک قاعده عمومی برای دولت های پرولتری تبدیل میگردد و به "مذهب واقعی" پرولتاریا حاکمه در همه جا بدل میشود، انگلس میگوید: هر دولتی "علی القاعده دولت طبقه قوی تر و از نظر اقتصادی مسلط است. طبقه ای که از طریق همین دولت از نظر سیاسی هم طبقه مسلط میشود." "با این همه بطور استثنائی دوران هائی وجود داشته که طبقات در حال جنگ چنان در مقابل هم توازن داشتند که قدرت دولتی بیامتا به یک میانجی ظاهری، در آن لحظه تا درجه معینی از طرفین استقلال داشت. چنین بود سلطنت مطلقه قرنهای هفدهم و هجدهم که موازنه بین اشراف و طبقه بورگوارا حفظ میکرد. چنین بود بنا بر این ترتیب اولین

ترسکی معتقد است، بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع ید کرده است، این بوروکراسی دیکتاتور خود را بر پرولتاریا نیز اعمال میکند، اما با متد خودش از دست آوردهای اجتماعی پرولتاریا یا ساداری میکند و پرولتاریا "آن را بعنوان حامل دیکتاتور پرولتاریا برسمیت نمی شناسد." البته در همان حال "معرفی خطری آتی و مستقیم علیه تمام دست آوردهای پرولتاریا" نیز هست. نتایج ترسکی حدود مرزی نمی شناسد. بوروکراسی معجزه میکند. هم معرف دیکتاتور پرولتاریاست و هم نیست، هم حافظ دست آوردهای اجتماعی پرولتاریاست، هم معرف خطری آتی و مستقیم علیه این دست آوردها. هم پرولتاریا را سرکوب میکند، و هم مدافع آنست. آیا بوروکراسی میتواند حامل دیکتاتور پرولتاریا و یا ساداری دست آوردهای انقلاب اجتماعی پرولتاریا باشد؟ یا سخن منفی است. چرا که اصولاً بوروکراسی هیچگونه ربط و پیوندی با منافع طبقاتی پرولتاریا و وظایف تاریخی آن ندارد. بوروکراسی نه مختص دولت پرولتری است و نه لازمه سیادت سیاسی پرولتاریا، بالعکس نقیض آن محسوب میگردد. بوروکراسی هر چند که خود یک طبقه است و رگ نیست، اما سازماندهی است و طبقه ای است و این وظیفه بر مبنای اشکال مالکیت غیر اجتماعی یعنی درجائی کسبه مالکیت خصوصی بروسائیل تولید و مابداشته باشد بر عهده آن قرار میگیرد، و از اینرو بعنوان زائده و انگلی بر پیکر جامعه بر مبنای این است و طبقه ای ارتزاقی می کند. از اینرو بوروکراسی جزو لاینفک دولت بورژوازی و دیکتاتور بورژوازیست نه دولت پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا. اگر بوروکراسی در دولت های حاکم بر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم به درجه ای رشد کرده که از پرولتاریا نیز خلع قدرت نموده و قدرت در دست یک "قشر بناپارتیست" است در اینجا دیگر نه بخشی از دولت پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا میتواند در میان باشد و نه بقول ترسکیست "از مناسبات غیر سرمایه داری". بلکه مشخما با یک دولت بورژوازی، دیکتاتور بورژوازی و جامعه سرمایه داری روبرو هستیم. بوروکراسی نمیتواند حامل دیکتاتور پرولتاریا باشد و نه ساداریست و نه انقلاب اجتماعی پرولتاریا. بوروکراسی تا در ستیز آشکار با طبقه کارگر قرار ندارد. بنا بر این نظرات ترسکی بکلی پرت و بی معنا است. البته نفی و انکار نظرات ترسکی بهیچوجه بمعنای نفی این حقیقت نیست که در کشورهای اردوگاه سوسیالیستی و دستگاه دولتی پرولتری در این کشورها انحرافات بوروکراتیک لطفاً تجدیدی به طبقه کارگر وارد آورده است. این انحرافات که ریشه در منافع طبقاتی اشراف پرولتری در انداختن تیرات مخرب خود را بر دولت پرولتری تا بدان حد بر جای گذارده که انجام وظایف تاریخی پرولتاریا را با دشواریهای جدی روبرو ساخته است، اما این هنوز بدان معنا نیست که از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع ید شده است. ترسکی نیست که ما در اینجا با یک دیکتاتور پرولتاریا یا بوروکراسی روبرو هستیم، اما نه به معنای که ترسکیست می پندارند. ترسکی در ادامه نظرات خود تلاش می ورزد با رجوع به دولت های استثنائی بنا بر این ترتیب و از طریق یک قیاس تاریخی تناقض نظریات خود را حل کند. او بنا بر این ترتیب را که از ماهیت ضد انقلابی بورژوازی و بحران قدرت در مراحل اولیه توازن سرمایه داری ناشی میگردد در دوران پس از قبضه قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بسط میدهد و حکومت شوروی را " رژیم بنا بر این ترتیب شوروی (یا ضد شوروی)" معرفی می کند ترسکی میگوید: بوروکراسی شوروی که "برای تعدیل و تنظیم تضاد بین پرولتاریا و دهقانان، بین دولت کارگری و امپریالیسم جهانی قرار خوانده شد." خود را بر فراز طبقات زحمتکش قرار میدهد و هر چه استقلال بیشتری کسب میکند و قدرت بیشتری در دست است تا لین متمرکز میگردند بنا بر این ترتیب نزدیکتر میگردد. استالین هم از "دست آوردهای انقلاب اکثریت" علیه ضد انقلاب فئودالی - بورژوازی "پاداری میکند و هم علیه توده های زحمتکش دست به عمل میزند. این تبیین ترسکی نیز نه فقط گره گشای معضل ترسکیسم و تناقضات بی انتهای آن نمیباشد بلکه برعکس این تناقضات را بیشتر می کند. چرا که بنا بر این ترتیب نه شکلی از حکومت پرولتاریا بلکه شکلی از

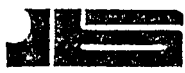
تعمیم خودسرانه تر تسکی و تر تسکیستیا از انقلابات بورژوازی به انقلابات پرولتریست و از این بینش غیر مارکسیستی منشاء میگردد که با این چنین چیزی ممکن است که در پارهای از کشورهای زلخچ یدکنندگان خلغ ید شده باشد، ما لکیت خصوصی بروسا ثل تولید ملعی شده باشد، مناسبات تولید در گون شده باشد، اما قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر نباشد، بلکه در دست یک "قشر بنا پارتیست" باشد که از ما لکیت اجتماعی بروسا ثل تولید ونفی است شما فردا ز فرد حراست میکنند و در عین حال طبقه کارگر باید این قشر بنا پارتیست را سرنگون سازد! اما بقول تر تسکی "بنیانهای اقتصادی جامعه را تغییر ندهد، و برخی شکل های ما لکیت" را جایگزین برخی اشکال دیگر نکند، و یا بقول تر تسکیستیا "روابط تولیدی بنیادی غیر سرمایه داری را در گون نسا زد، این تزد در حقیقت نقش و رسالت طبقه کارگر را بر عهده اقسا ر غیر پرولتر قرار میدهد و هیچگونه وجه تشابهی با مارکسیسم ندارد، اگر در کشورهای اردوگاه سوسیالیسم بطور عم و متحدا دشوروی بطور خاص در همان محدوده ای که تر تسکیستهای گنج سر معتقدند مناسبات تولیدی بنیادین غیر سرمایه داری حاکم است و مسئله "برسر تغییر بنیادهای اقتصادی جامعه و جایگزین کردن برخی شکلهای ما لکیت با پاره ای شکل های دیگر نیست" پس این خود نشا ندهنده حفظ سیاست سیاسی پرولتاریا با همه انحرافات موجود است، لذا اصلاح انحرافات نمیتواند شکل یک انقلاب سیاسی را بخود بگیرد، چرا که تضاد میان زیر بناهای اقتصادی و روبنای سیاسی نمیتواند شکل آنرا گونیستی بخود بگیرد، اما اگر همانگونه که تر تسکیستها معتقد هستند، قدرت در این کشورها در دست پرولتاریا بلکه در دست یک "قشر بنا پارتیست" است در آن صورت صحبت از "روابط تولیدی بنیادین غیر سرمایه داری" و "شکل های ما لکیت" و "بنیادهای اقتصادی جامعه" که پرولتاریا نباید یک انقلاب آنها را تغییر دهد، حرفی پرت و غیر مارکسیستی است، تمرکز قدرت در دست یک "قشر بنا پارتیست" بمعنای وجود اشکال ما لکیت بورژوازی و مناسبات بورژوازی است، در چنین شرایطی پرولتاریا نه فقط با یک انقلاب سیاسی، بلکه با یک انقلاب اجتماعی مجدد سروکار خواهد داشت که نه تنها خود را بصورت طبقه حاکمه متشکل سازد بلکه تمام بنیانهای اقتصادی جامعه را در گون سازد، تر تسکیسم بنا بر ما هیت طبقاتی اش قادر نیست خود را از چنینه این تناقضات برهانند، نمیتواند هیچ وجه تشابهی با مارکسیسم - لنینیسم داشته باشد، از همین روست که تنها میتواند مطلوب روشنفکران خرده بورژوازی باشد که شعارهای پر مضمراقی ظاهر را چه سر میدهند، اما در عمل از راست سردمی آورند.

اکنون پس از ما حتی که در مورد انحرافات اردوگاه سوسیالیسم، ما هیتا پورتونیستی نظرات کسانیکه اردوگاه کشورهای سوسیالیستی را یک اردوگاه امپریالیستی میدانند و نیز تر تسکیسم صورت گرفت، با این نتیجه گیری بحث مربوط به بند ۱۳ برنامه سازمان را خاتمه می دهیم:

علیرغم انحرافاتیکه کشورهای اردوگاه سوسیالیسم در ایدئولوژی و سیاستهای داخلی و خارجی با آن روبرو هستند، این انحرافات به ارتداد از مارکسیسم - لنینیسم، احیاء سرمایه داری و سلب قدرت از طبقه کارگر نیانجامیده است، برای اساسا مکان تغییر و اصلاح در ایدئولوژی و سیاستها وجود دارد، نخستین شرط این تغییر و اصلاح، مقدم بر هر چیز، نفی تمام تحریفاتی است که بویژه از دوران خر و شجفه بعد از طریق کنگره های ۲۰ و ۲۲، سپس در دوران برژنف و اخیرا توسط گوربا چف در مارکسیسم - لنینیسم صورت گرفته و بر مبنای نفی این تحریفات در ایدئولوژی، استقرار نام و تمام دیکتاتور پرولتاریا بمعنای دقیق و مارکسیستی کلمه و دیگر گونی در سیاستها از طریق بکرشته اصلاحات است، ما دام که اردوگاه سوسیالیسم با انحرافات موجود در عرصه های ایدئولوژیک و بالنتیجه با انحرافات در سیاستهای داخلی و خارجی روبرو باشد، ما با بد در همان حال که خط و میزگاملا صریح و روشنی میان خودمان با جریاناتیکه اردوگاه سوسیالیسم را سرمایه داری میدانند و نیز تر تسکیستیا، ترسیم میکنیم، پیگیرانه علیه این انحرافات مبارزه کنیم، از خلوص ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم و جوهر انقلابی آن دفاع نمائیم و سیاستهای انحرافی اردوگاه را هم در عرصه های داخلی و هم

امپراتوری فرانسه و حتی پیش از آن بنا پارتیسم دومین امپراتوری فرانسه که پرولتاریا را علیه بورژوازی و بورژوازی را علیه پرولتاریا بکسار میگرفت، آخرین عمل از این نوع که در آن حاکم و محکوم با نازده هم مضحک بنظر میرسند امپراتوری ژرمن نو ملت بیسارکاست: در اینجا سرمایه داران و کارگران در مقابل یکدیگر در تراز هستند و با نازده هم بفرع یونکرهای دله دزد پیروسی فقیر شده فریب میخورند." (۲۱)

همانگونه که در این گفتار انگلس مشهود است، هر دولتی "علی القاعده، دولت طبقه قوی تر و از نظر اقتصا دی مسلط است، طبقه ای که از طریق همین دولت از نظر سیاسی هم طبقه مسلط میشود." اما استثنائا در شرایطی که توازن قوای طبقات در حال مبارزه به چنان مرحله ای میرسند که هیچیک نمیتوانند بر دیگری تسلط قطعی یا بد "قدرت دولتی بمشابه یک میانجی ظاهری در آن لحظه تا درجه معینی از رفین استقلال" می یابد، اما تر تسکیستها نه تنها بنا پارتیسم را بمشابه مذهب واقعی بورژوازی به مذهب واقعی پرولتاریا تبدیل کرده اند، بلکه اصولا استثناء را به قاعده تبدیل کرده و خود قاعده را نیز اساسا محو کرده اند، در یک چشم بوم زدن همه دولتلهائی که از درون انقلابات پرولتری عصر اخیر زاده شده اند به دولت استثنائا تبدیل میگرددند و البته از نوع آنچنان دولتلهائی که حتی پس از گذشت نیم قرن استقلال نسبی خود را حفظ کرده اند و هنوز هیچ طبقه ای نتوانسته است برتری قطعی را کسب کند، در اینجا دولت استثنائا بی قاعده عمومی دولتلهائی پرولتری تبدیل شده است، اما خود قاعده اصلی حتی بطور استثنائا هم وجود پیدا نکرده است، و همه دولتلهائی پرولتری بدون استثناء دولتلهائی منحل کارگری هستند، چه نتیجه ای از این استنتاج بدست می آید؟ دونتیجه، اولاً با این ابداعات تر تسکیستیا این نتیجه به دست می آید که هر دولتی علی القاعده دولت طبقه قوی تر و از نظر اقتصا دی مسلط نیست، و این طبقه از طریق همین دولت از نظر سیاسی هم طبقه مسلط نمیشود بلکه بالعکس قدرت دولتی بمشابه یک نیروی مستقل ظاهر میگردد، ثانیاً - این نتیجه عاید میشود که برخلاف استنتاجات مارکسیستیا، دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم با یک دوران گذار سیاسی که دولت آن چیزی جز دیکتاتور انقلابی پرولتاریا نیست مشخص نمی گردد، بلکه با دولتلهائی استثنائا مشخص میگردد، هر کس که اندکی با مارکسیسم آشنائی داشته باشد می فهمد که این ابداعات تر تسکیستیا بکلی با مارکسیسم بیگانه است، پس مطابق نظریه تر تسکیستیا، عصر انقلابات اجتماعی پرولتاریا یعنی عصر کنونی، عصر دولتلهائی انقلابی پرولتری، عصر دیکتاتور انقلابی پرولتاریا محسوب نمی گردد بلکه عصر دولتلهائی استثنائا، دولتلهائی منحل کارگری است، این یک تجدیدنظر تمام و تمام در تئوریهائی مارکس، انگلس و لنین است، با این تحلیل بکار ما هیت طبقاتی دولتلهائی پرولتریست که سرانجام تر تسکیستیا راه حل قطعی خود را بصورت یک انقلاب مجددا ارائه میدهند، اما نه یک انقلاب اجتماعی بلکه یک انقلاب سیاسی که به اساسا ما لکیت دست نمی زند، تناقضات تر تسکیسم در این عرصه نیز خود را نشان می دهد، تر تسکی در همان حال نوشته سال ۱۹۲۳ خود در عین حال که "بوروکراسی شوروی" را پاسدار دست آوردهای انقلاب اکثر معرفتی میکند، عنوان می نماید که "بوروکراسی تنها از راه زور ممکن است قدرت را به پیشگامان پرولتاریا تسلیم کند." (۲۲) او سپس در جای دیگر عنوان میکند: "انقلابی که بوروکراسی تدارک آن را علیه خود می بیند، انقلابی اجتماعی از نوع انقلاب ۱۹۱۷ نخواهد بود." چرا که "مسئله این بار برسر تغییر بنیادهای اقتصادی جامعه و جایگزین کردن برخی شکلهای ما لکیت با پاره ای شکل های دیگر نیست." "سرنگون ساختن قشر بنا پارتیست البته عواقب اجتماعی عمیقی نیز بهمراه خواهد داشت لکن این سرنگونی بخودی خود، در چارچوب یک انقلاب سیاسی باقی نخواهد ماند." (۲۳) این نظریه تر تسکی نیز از سوی بیروان او به تمام کشورهای اردوگاه سوسیالیسم بسط، تعمیم داده شده و آنها بر این اعتقادند که راه "اصلاح" همه آنها یک انقلاب سیاسی است که "روابط تولید بنیادی غیر سرمایه داری" را در این کشورها تغییر نخواهد داد، این هم یک



### خاطره مبارزه خونین کارگران جهان چیت کرامی باد!

می گذراند. رژیم سفاک شاه بدست توانای کارگر-ان و عموم توده های مردم ایران سرنگون شد اما رژیمیم بمراتب سفاکتر به قدرت خزید، طبقه کارگر ایران تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی به فقر و بی حقوقی مطلق سوق داده شده است. وضعیت معیشتی کارگران بقدری هولناک است که کارگران حتی قادر به سیر کردن شکم گرسنه خود و خانواده هاییشان نیستند، گرانی، بیکاری، فقر و گرسنگی به پشتوانه شدیدترین سرکوب و اختناق به آنان تحمیل شده است. هر اعتراض و مخالفت کارگران به شرایط غیر قابل تحمل کنونی، بسا گلوله پاسخ داده می شود. اما طبقه کارگر ایران طی این سالها یک آن از مبارزه علیه استثمار و بی حقوقی باز نایستاده است. و همانگونه که رژیم شاه نتوانست با سرکوب و شکنجه و اعدام، پابرجا بماند، رژیم جمهوری اسلامی نیز نخواهد توانست علیرغم وحشیگریها و ددمنشی های خود، سرنوشت محتوم رژیمهای ارتجاعی را تغییر دهد. طبقه کارگر ایران یا در قای شهادت خود راه دست-یابی به آرمانهای طبقاتی جان باختند، بسا تداوم مبارزه برای رهایی طبقاتی خودگرا می خواهد داشت.



از صفحه ۱۶

مداوما نقش ارتش، سپاه، کمیته ها، شهربانی، ژاندارمری و همه ارگانهای سرکوب و مستگرمی رژیم را در میان توده ها افشا کند، حتی از تضادهای میان جناحها و دسته بندیهای بورژوازی استفاده نماید تا ما هیت رسوای این ارگانها را بیش از پیش در میان توده ها افشا نماید، همه ایمن ارگانها را زیر علامت ستوال ببرد و توده های کارگر و زحمتکش را با روحیه دشمنی با این ارگانها را پرورش دهد و ضرورت درهم شکستن آنها را برای پیروزی انقلاب تبلیغ و ترویج کند.

واقعی کارگران از سوی دیگر بود. بهره کشی و حشیانه کارگران توسط سرمایه داران و پائین بودن سطح دستمزدها، به موج نارضایتی در میان کارگران دام زده بود. در چنین شرایطی کارگران جهان چیت پنجم اردیبهشت ماه سال ۵۰ دست به اعتصاب زدند و خواستار افزایش سطح دستمزدها شدند. در طول اعتصاب، فاتح یزدی صاحب کارخانه ابتدا با استفاده از فریب و تهدید به سرکوب تلاش کرد اعتبار کارگران را درهم شکنند اما موفقیتی بدست نیاورد، وی کارگران را تهدید کرد که "اگر قرار باشد تمام سرمایه ام را بدولت بدهم تا شما را سرکوب کند می دهم ولی حقوق شما را اضافه نمی کنم." اما کارگران که جانشان به لب رسیده بود، در مقابل این تهدیدات در عزم خود راسختر شدند و دست به راهپیمایی زدند. مبارزه قهرمانانه کارگران جهان چیت که در اوج اختناق آریامهری و جو سرکوب و خفقان سالهای ۵۰، صورت گرفت چنان رژیم شاه و سرمایه داران را به وحشت انداخته بود که آنان تمام قوای خود را برای سرکوب این حرکت بکار گرفتند. سرمایه داران و ارتش و ژاندارمری و ساواک و دیگر نهادهای سرکوب، همگی برای خفه ساختن این مبارزه و جلوگیری از سرایت آن به کارگران دیگر کارخانه ها بسیج شدند. به روی کارگران جهان چیت آتش گشودند، سنگفرش خیابان را به خون آنان رنگین ساختند تا ما به عبرت کارگران شود و آنان ناگزیر شوند بردگان راه سرمایه داران باشند. اکنون هجده سال از مبارزه خونین کارگران جهان چیت در سال ۵۰ و شیب شدن ۳ تن از کارگران جهان چیت در راه مبارزه علیه استثمار و بی حقوقی می گذارد. طبقه کارگر ایران که طی این ۱۸ سال زندگی مبارزاتی پرفراز و نشیبی را پشت سر گذارده است، اکنون شرایط دشواری را از سر

محل کارخانه بسوی وزارت کار در تهران راهپیمایی کنند. راهپیمایی صبح روز هشتم اردیبهشت آغاز شد. هنگامیکه راهپیمایان به جلوی شهرداری کوچ رسیدند، ژاندارمهای شاه تلاش کردند مانع حرکت کارگران بشوند. کارگران با ما مورین ژاندارمری درگیر شدند، آنها را به گوشه ای انداختند، تفنگهای آنان را خرید کردند و به حرکت خود ادامه دادند. در کارخانه های مسیر راهپیمایی، ما مورین درب کارخانه ها را بسته بودند تا ما کارگران ایمن کارخانه ها به راهپیمایان جهان چیت بیبوندند. اما کارگران از پشت میله های درب کارخانه ها بسا نکندادن دست، از کارگران جهان چیت حمایت می کردند. عوامل رژیم شاه و فاتح یزدی صاحب کارخانه جهان چیت در مسیر راهپیمایی بیش از ۱۰ بار جلوی کارگران را گرفتند و با وعده و وعید سعی کردند آنان را متفرق نمایند. اما کارگران مصممانه به مسیر خود ادامه می دادند. پس از حدود ۵ ساعت راهپیمایی کارگران به کاروانسرا سنگی رسیدند. مزدوران رژیم شاه که در این محل به کمین کارگران نشسته بودند، به آنان حمله ور شدند. درگیری میان کارگران و نیروهای سرکوبگر آغاز شد. در مقابل حملات وحشیانه ما مؤزان، کارگران با پرتاب سنگ به آنان پاسخ می گفتند، مزدوران به سوی کارگران آتش گشودند، سه تن از کارگران مبارز جهان چیت حسین نیکوکار، علی کارگر و وجیه الله چشم فروز به شهادت رسیدند و ۱۴ کارگر دیگر زخمی شدند. با این ترتیب یکبار دیگر حرکت اعتراضی کارگران برای رسیدن به ابتدائی ترین درخواست، یعنی افزایش دستمزد، به خاک و خون کشیده شد.

اعتصاب و راهپیمایی کارگران جهسان چیت، واکنش کارگران نسبت به شدت استثمار از یکسو و رشد روزافزون قیمت ها و کاهش دستمزد

بین المللی افشاء نمائیم. این یگان سیاست انقلابی و انترناسیونالیستی است که مبارزه علیه اپورتونیسیم و ریزیونیسیم و هرگونه انحراف از مارکسیسم-لنینیسم را وظیفه خود میداند. در عین حال مبارزه ما علیه انحرافات اردوگاه سوسیالیسم نرهای به این حقیقت خدشه وارد نخواهد ساخت که ما اردوگاه سوسیالیسم را بمتا به دست آوردن انقلابات اجتماعی پرولتری متحد خود میدانیم و از سیاستهای انقلابی و مارکسیستی آن در عرصه های داخلی و بین المللی دفاع می کنیم.

منابع :  
=====

- ۱ - مارکسیسم و مسئله شوروی - بولتن نظرات و مباحثات، شماره ۳
- ۲ - " " " " " " شماره ۱
- ۳ - آنتی دورینگ - انگلس
- ۴ - کاپیتال - جلد اول - مارکس
- ۵ - آنتی دورینگ - انگلس
- ۶ - گروندریسه، جلد ۲۸ - مجموعه آثار مارکس و انگلس - ترجمه انگلیسی
- ۷ - جلد ۲۸ مجموعه آثار مارکس و انگلس

- ۸ - کاپیتال - جلد اول - مارکس
- ۹ - آنتی دورینگ - انگلس
- ۱۰ - فقر فلسفه - مارکس
- ۱۱ - امپریالیسم بمتا به بالاترین مرحله سرمایه داری - لنین
- ۱۲ - تجدیدنظر در برنامه حزب - جلد ۲۴ مجموعه آثار - لنین
- ۱۳ - آنتی دورینگ - انگلس
- ۱۴ - دولت و انقلاب - لنین
- ۱۵ - امپریالیسم بمتا به بالاترین مرحله سرمایه داری - لنین
- ۱۶ - ما هیت طبقاتی دولت شوروی - ترنسکی
- ۱۷ - دولت کارگری و مسئله ترمیدورونیا پارتنیزم - ترنسکی
- ۱۸ - " " " " " "
- ۱۹ - نامه انگلس به مارکس ۱۸۶۶
- ۲۰ - مسئله مسکن - انگلس
- ۲۱ - منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - انگلس
- ۲۲ - ما هیت طبقاتی دولت شوروی - ترنسکی
- ۲۳ - انقلابی که به آن خیانت شد - ترنسکی

از صفحه ۵ رهائی کارگران تنها بدست خود کارگران میسر است و آنان نمی توانند به اهداف مبارزاتی خویش دست یابند مگر آنکه صرف نظر از جنسیت، ملیت، نژاد و غیره بمثابه یک طبقه متحد شوند. این یکی از دروس زرین انقلاب بهمین است که بر ضمیر هر کارگر مبارزی نقش بسته و ده سال مبارزه قهرمانانه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی جز رسوخ آن در شعور طبقاتی کارگران پیشرو حاصل دیگری نداشته است.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرائی موقت برای تدارک کنفرانس - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) کلیه کارگران را با هر مسلک و عقیده ای به اتحاد و همبستگی در تشکلهای مستقل خویش دعوت می کنند. اول ماه مه امسال باید به روز تقویت و تحکیم مبارزه متحد کارگران برای برپائی تشکلهای مستقل و طبقاتیشان مبدل گردد.

خجسته باد اول ماه مه، روز همبستگی بین المللی کارگران!  
سرنگون باد جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!  
زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)  
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرائی موقت برای تدارک کنفرانس -

۱۳۶۸/۲/۱۱

### تشدید سرکوب در مناطق اشغالی

از صفحه ۶

تحت اشغال زندگی نخواهد گذرد. در چنین شرایطی دولت صهیونیستی اسرائیل که شاهد است مبارزات قهرمانانه خلق فلسطین افکار بین المللی را شدیداً تحت تاثیر قرار داده است، از یکسوی تکیه به سرکوب وحشیانه تلاش دارد از تداوم و گسترش این مبارزات جلوگیری نماید و از سوی دیگر با ارائه طرحهای ارتجاعی برای حل مساله فلسطین تلاش می کند خلق فلسطین را تحت سلطه نگه دارد. دولت اسرائیل در مقابل فشارهای بین المللی که تحت تاثیر مبارزات خلق فلسطین و برای یافتن راه حلی برای مساله فلسطین به صهیونیسم وارد می شود، طرح برگزاری "انتخابات" در سرزمینهای اشغالی را پیش کشیده است. اصحاق شمیر در توضیح این طرح استدلال می کند آنجا که سازمان آزادیبخش فلسطین را بعنوان نماینده فلسطینیان برسمیت نمی شناسد، بنا بر این باید در سرزمینهای اشغالی انتخابات برگزار شود و فلسطینیان نمایندگان خود را (آنهم تحت سلطه اسرائیل!) برای مذاکره با صهیونیستها انتخاب کنند. این طرح از سوی رهبری متحده قیام در سرزمینهای اشغالی و توده مردم فلسطین با مخالفت شدید روبرو شده است چرا که آنان بخواهی می دانند این همان طرح خود مختاری محدود و سرودم بریده به سبک اسرائیلی است که صهیونیستها در صدد اجرای آن هستند. اما علیرغم این مخالفتیک پارچه، دولت اسرائیل تلاشهای دیپلماتیک وسیعی را آغاز نموده است تا بتواند حمایت امپریالیستها و دول عربی را از طرح خود بدست آورد.

تشدید حملات سرکوبگرانه اسرائیل و تلاش دولت صهیونیستی برای وادار ساختن خلق فلسطین به زندگی تحت اشغال، و چراغ سبزی امپریالیسم آمریکا به طرح "انتخابات" ارائه

شده توسط دولت اسرائیل و تلاشهای بین المللی که برای حل مساله فلسطین به جریان افتاده است، همه و همه بخواهی نشان میدهند که خلق فلسطین تنها با تداوم مبارزه و گسترش آن است که می توانند به خواست برحق خود یعنی حلق قیام و مبارزات پیگیر خلق فلسطین برای دست یابی به حق تعیین سرنوشت به جلب حمایت بین المللی از این مبارزات و ارائه راه حلها برای حل مساله فلسطین منجر شده است. در این مدت تنها خلق فلسطین خود را بعنوان یک واقعیت تاریخی یک خلق مبارز که برای دست یابی به آرمانش هزاران قربانی داده است، تثبیت نمود بلکه در شمار مبارزان خود به تجارب ارزشمندی نیز دست یافت. خلق فلسطین به عینه دید که گرچه رهبری سازشکار سازمان آزادیبخش فلسطین به بسیاری از شرایط دولت اسرائیل و امپریالیسم برای موافقت آنان به تشکیل دولت مستقل فلسطین تن داده اما با وجود این - امپریالیسم صهیونیسم و ارتجاع هر آن در جستجوی دستاویز تازه ای هستند تا به آوارگی فلسطینیها و زندگی آنان تحت اشغال تداوم بخشند. خلق فلسطین در کوران مبارزات خود، نشان داد که قادر است بمثابه یک خلق آگاه و مبارز بر سرنوشت خود حاکم باشد و آموخت که تنها باید به نیروی لایزال خود متکی باشد و اگر امپریالیسم صهیونیسم و ارتجاع در مقابل آن دست به عقب نشینی هائی هم بزنند، این امر تنها تحت تاثیر مبارزات فلسطینیان است. تجاربی که خلق مبارزان فلسطین طی نبردهای طولانی و قهرمانانه با اشغالگران بدست آورده است، قطعاً سبب خواهد شد که این خلق قهرمان برای حفظ دستاوردهای مبارزاتی خود هشیار و پیگیر باشد، و در هر مرحله از مبارزه این دستاوردها را به سکوی برای حصول به پیروزی قطعی تبدیل کند.

### حزب توده ....

از صفحه ۷

حفظ رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران، ارتشش مجری و ابزار پیش برنده این سیاست ارتجاعی و توسعه طلبانه رژیم بود. وقتی که توده های مردم به ماهیت ارتجاعی این جنگ آگاهی یافتند، مبارزه خود را علیه جنگ رژیم تشدید نمودند و نیروهای مسلح رژیم در جبهه های جنگ با شکستهای پی در پی روبرو شدند، رژیم که پی برد عنقریب جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی انقلابی تبدیل میشود و مردم بقیام و انقلاب بر میخیزند، سراسیمه از وحشت انقلاب، آتش - بس را پذیرفت. این حقایق اکنون بر همگان روشن اند، اما حزب خیانته پیشه توده با وقاحت تمام از نقش مثبت ارتش در "بیرون راندن متجاوز" و "پایان دادن به جنگ" سخن می گوید. اینکه حزب توده نگران "بدنام شدن" و "زیر علامت سوال" رفتن ارتش است و می کوشد ماهیت ارتجاعی ارتش و نقش آنرا به عنوان ابزار سرکوب و سیاست طبقاتی بورژوازی کتمان کند، اینکه حزب توده میکوشد نقش ارتش را به عنوان ابزار سیاستهای جنگ طلبانه، توسعه طلبانه و تجارکانه رژیم پنهان سازد و به آن "نقش مثبتی" بدهد، بیش از پیش چهره رسوای حزب توده را به عنوان یک حزب اپورتونیست - رفرمیست، که نقش ستون پنجم بورژوازی را در جنبش کارگری و توده ای برعهده دارد، و از منافع بورژوازی و ماشین سرکوب و سیاست طبقاتی آن دفاع می کند، در برابر دید همگان قرار می دهد. حزب توده در همه حال وظیفه خائنه خود را در خدمت به بورژوازی و فریب توده های مردم انجام می دهد. خسواً در نقش دستیار مستقیم جلادان با شدویا در قبال اپوزیسیون ظاهر شده باشد. در برابر این سیاست اپورتونیستی، فریبکارانه و ضد انقلابی حزب توده، سیاست هر سازمان انقلابی اینست که

در صفحه ۱۵





## جنبش دانشجویی در مرحله اعتلاء جدید

یعنی گشتار دانشجویان، قلع و قمع دفاعات سرگردان دانشجویی و بستن دانشگاهها همگی برای خاموش ساختن مبارزه در درون دانشگاهها صورت گرفت.

با زکشی دانشگاهها، با شدیدترین اقدامات جاسوسی - پلیسی برای گزینش دانشجویان و تشدید خفقان و سرکوب در دانشگاهها از سوی دیگر مقارن بود اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان آگاه و انقلابی تصفیه شدند، هزاران تن از کارآموزی دانشگاهها اخراج گشتند و جای آنان حزب الهیها تحت عنوان استادوکا در آموزشی بکار گرفته شدند. داوطلبین ورود به دانشگاه علاوه بر گذراندن سدنگوردانشگاه، میبایست از مافیهای متعدد ارگانههای جاسوسی و سرکوبی گذراندند تا رژیم اطمینان حاصل کند که نه تنها در گذشته فعال سیاسی نبوده اند بلکه در آستانه ورود به دانشگاه نیز از دید حکومت بی خطر هستند. رژیم تمامی امکانات خود را بکار گرفت تا از ورود جوانان آگاه به دانشگاهها جلوگیری نماید. با وجود اینکه این سیاست رژیم و تلاش برای "مکتبی" کردن دانشگاهها سبب شد انبوهی از جوانان از ادامه تحصیل محروم شوند و با اینکه اخراج دانشجویان آگاه و کنترل پلیسی - جاسوسی داوطلبین ورود به دانشگاه علاوه بر سرکوب و خفقان آنان گسیخته خاکم بر جامعه، سبب افت مبارزات دانشجویی شد اما در تداوم خود، نتوانست خواست رژیم را برآورده سازد. چرا که جوانان راه یافته به دانشگاه از یک سو به عنوان دانشجویان در مقابل سیاستهای ارتجاعی رژیم در زمینه آموزشی، مسائل و مشکلات خاص خود را دارند، تنزل بی سابقه کیفیت آموزش در دانشگاهها، عدم پرداخت کمک هزینه تحصیلی و پرداخت آن با تاخیر چندین ماهه، کمبود شدید خوابگاه و مسکن برای دانشجویانی که از شهرهای مختلف به دانشگاه راه یافته اند، کمبود کتب درسی و آموزشی، آزمایشگاه و... و جو رعب و وحشت حاکم بر دانشگاهها نمی تواند دانشجویان را برای دستیابی به خواستهای صنفی خود به مقابله با رژیم نگذارد و از سوی دیگر دانشجویان بعنوان نیروهای آگاه وابسته به اقشار و طبقات مختلف جامعه که هر یک به نحوی از احاطه تحت ستم رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند و از گران و بیکاری، خفقان و سرکوب و سلب حقوق اجتماعی رنج می برند، نمی توانند از مسائل و معضلات پایگاه اجتماعی خود دست برنهند. حرکات و مواضع دانشجویی چند ماه گذشته که عمدتاً در اعتراض به نبود خوابگاههای دانشجویی و عدم تهیه مسکن برای دانشجویان، عدم پرداخت کمک هزینه تحصیلی و در موارد محدودی در اعتراض به اعدام زندانیان سیاسی در دانشگاهها نیز آن وسایر

ارتجاعی دستاوردهای انقلابی شان از آزادی سیاسی، قهرمانان به دفاع برخاسته بودند. طی این درگیریها که تا اولین ساعات تابان روز بعد ادامه یافت، دهها دانشجوی کشته و زخمی شدند، روز دوم اردیبهشت، در پی تحریکات جنجالی امام جمعه وقتان هوازی، چاقو داران به دانشگاهها حمله بردند و دانشگاهها را از خون صدها دانشجوی انقلابی گلگون ساختند. چندین دانشجوی دستگیر و به طرز وحشیانه ای در تالار شهرداری که به زندان تبدیل شده بود، به قتل رسیدند در همین روز در سایر مراکز دانشگاهی از جمله گیلان، شیراز، تبریز، سیستان و بلوچستان و... مزدوران رژیم تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" جنایاتی آفریدند که در تاریخ یورش سرکوبگرانه به دانشگاهها بی سابقه بود. در پی این تهاجم وحشیانه، بنی صدر رئیس جمهور وقت بر سنگرش دانشگاه تهران که هنوز به خون دانشجویان آغشته بود، "ولادت حاکمیت دولت" در دانشگاهها را جشن گرفت، تمامی دانشگاهها تعطیل شدند تا پس از یک تصفیه گسترده از دانشجویان و کارآموزی آگاه و مبارزان اینبار بعنوان مراکز پیشبرد سیاستهای ارتجاعی رژیم، بازگشایی شوند.

هجوم سرکوبگرانه جمهوری اسلامی به دانشگاهها و قلع و قمع مراکز دانشجویی در سال ۵۹، و سپس تعطیل دانشگاهها به بهترین نحوی هراس رژیم از جنبش دانشجویی و نقش فعالیت آگاهگران و انقلابی دانشجویان را نشان می داد، تاریخچه جنبش دانشجویی آشکارا گواه بود که دانشگاه در مقابل سرکوب و خفقان و در راه مبارزه برای کسب دموکراسی، از کانونهای فعال حرکات اعتراضی و فشارگرانه بوده است، نقش فعال دانشجویان در مبارزه علیه رژیم شاه و مشارکت گسترده دانشجویان در مبارزات توده ای برای سرنگونی رژیم پهلوی، نشان داده بود که دانشجویان در مقابل سرکوب و ختنای ساکت نخواهند نشست. گسترش فعالیت دانشجویان پس از قیام و نقش آگاهگران و فشارگرانه ای که در مقابل سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی ایفا نمودند، هراس رژیم را بیش از پیش از فعالیت سیاسی دانشجویان برانگیخت. هراس سیاست سرکوبگرانه و ارتجاعی رژیم، در خبرنامهها، نمایشگاههای عکس، جلسات سخنرانی و... در دانشگاهها افشای شد، سرکوب خلق ترکمن، تهاجم به کردستان و اقدامات خرنده برای سلب آزادیهای سیاسی و حقوق حقه توده های زحمتکش در سراسر ایران، انعکاس وسیعی در دانشگاهها می یافت. پس رژیم دریافت که برای برقراری خفقان و پیشبرد سیاستهای ارتجاعی اش باید دانشگاهها را خاموش سازد. "انقلاب فرهنگی"

شهرها صورت گرفت، خوبی نشان داد که رژیم با هیچ تمهیدی قادر نیست دانشگاهها را از جامعه جدا کند و از انعکاس مبارزه ای که در جامعه جاری است، در دانشگاهها جلوگیری نماید. بویژه تقارن مبارزات دانشجویی او را خرسال گذشته با تشدید جو سرکوب و خفقان و در شرایطی که رژیم برای گسترش رعب و وحشت هزاران زندانی سیاسی را قتل عام نمود، این مسئله را آشکار ساخت که سیاست رژیم در تبدیل دانشگاهها به مراکز برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی اش با شکست مواجه شده است. دامنه اعتراضات چند ماه گذشته در دانشگاهها چنان رژیم را به وحشت انداخت که سران حکومت و وحشت زده برای فرونشاندن خشم دانشجویان، هر یک خود را مدافع حقوق دانشجویان و عالم به مشکلات و مسائل دانشجویان معرفی نمودند و خواهان رفع این مشکلات شدند. مسئولین دانشگاهها نیز تلاش کردند اعتراضات دانشجویان را کانالیزه و از گسترش آن جلوگیری کنند. بدیهی است که این حربه نیز کار ساز نیست و زمینه رشد اعتراضات و مبارزات دانشجویی روز بروز مهیا تر می شود. اما دانشجویان آگاه و مبارزان باید در نظر داشته باشند که برای دستیابی به خواستهای خود، باید حرکات اعتراضی شان را به مبارزه توده مردم در راه سرنگونی جمهوری اسلامی و دستیابی به دموکراسی پیوند زنند. دانشجویان انقلابی وظیفه دارند دانشگاهها را به عرصه ای برای دفاع از حقوق پایمال شده توده های مردم ایران تبدیل نمایند. اگر چه رژیم جمهوری اسلامی بنا به ماهیت فوق ارتجاعی خود، هر حرکت اعتراضی ولو بر سر مسائل رفاهی، و صنفی را شدیداً سرکوب می کند و با سیاستهای ارتجاعی اش، مسائل و مشکلات دانشجویان را نیز دوچندان نموده است، اما هراس اصلی رژیم از دانشگاهها، هراس از تبدیل آن به کانونی برای مبارزه سیاسی است. گشتار دانشجویان و بیورش به دستاوردهای مبارزاتی آنان تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" و سیاستهای که رژیم پس از بازگشایی دانشگاهها در پیش گرفته، برای جلوگیری از گسترش مبارزه سیاسی دانشجویان بوده است. در مقابل این سیاست رژیم، دانشجویان باید دانشگاهها را به محیط فعالیت سیاسی علیه رژیم تبدیل کنند. امروزه بین امر برعموم توده های مردم روشن شده است که مبارزه بر سر جزئی ترین مطالبات را نیز باید با سرنگونی جمهوری اسلامی پیوند داد. در این میان دانشجویان تنها در صورتی به خواستهای صنفی و سیاسی خود نخواهند رسید که مبارزات خود را به مبارزه علیه جمهوری اسلامی تبدیل نمایند. فریاد خود را در حمایت از خواستهای برحق توده مردم را ترسان زندو حامی و پشتیبان مبارزات توده ای باشند. در سالروز گشتار دانشجویان انقلابی، خاطر آنان را با تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی گرامی داریم.

## خاطره مبارزه خونین کارگران جهان چیت گرامی باد!

بخورد. در بزرگ‌گورودی کارخانه را بسته بودند و نگهبانان با اضطراب قدم می‌زدند. کسا نیکسه همدیگر را می‌شناختند، بهم لبخند می‌زدند و چشم‌ها را پنهان می‌کردند. خبر رسید که تعدادی از کارگران از دیوارهای کارخانه به خیابان پریدند و بطرف جاده فرار کرده اند. کارگران جهان چیت پیوندند. خبر رسید برخی از آنان قبل از رسیدن به جاده دستگیر شده‌اند، کارخانه متشنج شد، کسی عملاً کاری نکرد، کارگران از کارگاهها بیرون ریختند. مزدوران نمی‌گذاشتند کارگران از کارخانه خارج شوند. لبها از خشم کبود و مشتها گره کرده بود. خبر رسید کسا

روز هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ در کارخانه های جاده کرج ولوله ای برپا بود. خبر سرعت درگوشی در میان کارگران پخش شد: جهان چیتا عتصا با ست، فردا از کرج به تهران راهپیمائی می‌کنند. قرار است کارگران کارخانه های کرج به آنها پیوندند، ارج، جنرال - موتورز . . . .

فردا صبح، هشتم اردیبهشت کارخانه ها ملتعب بود. عوامل رژیم شاه مراقب کارگران بودند. در کارخانه ارج، ما موران امنیتی بدون مخفی کردن خود به این طرف و آن طرف می‌رفتند و دستور می‌دادند کسی حق ندارد از جایش تکان

مزدوران شاه کارگران جهان چیت را به مسلسل بستند و خون سرخ جاده را پوشانده است، فریادها در گلوها مانده و لبها می‌لرزید. برخی با سختی خود را به کنار دیوار کشانند و به آرامی در پای آن تکیه کردند، بقیه هم سیگار می‌کشیدند . . . .

این گوشه ای از بازناتبا عتصا با ست و راهپیمائی کارگران جهان چیت بسوی تهران و کشتار کارگران مبارز جهان چیت بدست مزدوران رژیم شاه در میان کارگران دیگر کارخانه ها بود. روز هشتم اردیبهشت سال ۱۳۵۰، دوهزار کارگر کارخانه جهان چیت همچون سیلی خروشان در جاده کرج بسوی تهران به حرکت درآمدند. سه روز عتصا با ستان برای افزایش دستمزدها به نتیجه ای نرسیده بود و آنان تصمیم داشتند از در صفحه ۱۵

## مبارزه با "بدحجابی"، تشدید سرکوب و چپاولگری

تهدید زنان به اعمال قاطعیت نیروهای سرکوبگر رژیم در برخورد به زنانی که مطابق میل سران رژیم لباس نپوشند و "بدحجاب" باشند، گام دیگری است که جمهوری اسلامی بمثابه یک رژیم ارتجاعی مذهبی در تحقیر زنان، توهین به آنان و لگدمال کردن شخصیت آنان برداشته است. رژیم جمهوری اسلامی که بنا به ماهیت ارتجاعی و متحجر خود، زنان را از کلیه حقوق اجتماعی محروم ساخته و آنان را تحت شدیدترین ستم قرار داده است، از هنگام بقدرت رسیدن تا کنون، تلاش کرده است با تحمیل حجاب اجباری به زنان، آنان را وادار نماید حتی لباس پوشیدنشان را با فرهنگ و طرز تفکر واپسگرا و قرون وسطائی سران جمهوری اسلامی منطبق سازند. رژیم جمهوری اسلامی ستم به زنان را به حدی رسانده است که در جزئی ترین و خصوصی ترین مسائل برای زنان الگوارا نه میکند و در آئین نامه جدید مبارزه با "بدحجابی" حتی میسران گشاد لباس، فرم، اندازه و رنگ لباس زنان را تعیین نموده است. بر اساس این آئین نامه، زنانی که خارج از چارچوب ارائه شده لباس بپوشند، "بدحجاب" و "منکراتی" ارزیابی در صفحه ۳

پس از مدت‌ها زمینه چینی در باره ضرورت مبارزه با "بدحجابی"، دست اندرکاران جمهوری اسلامی آئین نامه جدید مبارزه با "بدحجابی" را منتشر ساختند و اعلام کردند از اول اردیبهشت ماه بر اساس این آئین نامه با "بدحجابان" بشدت برخورد خواهد شد. بر اساس آئین نامه مذکور "بدحجابان" توسط ایداران و کمیته چپ دستگیر و خارج از انبوه در دادگاههای اسلامی محاکمه خواهند شد. بویژه ۲۰ تا ۴۰ ضربه شلاق و بایه پرداخت جریمه نقدی از بیست تا دویست هزار ریال محکوم میشوند و چنانچه افراد "بدحجاب" کارمند دولت باشند بطور موقت یا دائم از مشاغل دولتی محروم میگردند. دست اندرکاران تهیه آئین نامه مبارزه با "بدحجابی"، در آئین نامه مذکور تعریف بسیار مبسوطی از "بی حجابی" ارائه نموده اند و با تقسیم بندی انواع مختلف "بی حجابی" و "بدحجابی" به "بی حجابی های مربوط به سر" و "بی حجابی های مربوط به تنه و پاهای" . . . آنچه از خلاقیت در چنته داشته اند بکار گرفته اند و فرهنگ بیمار و متحجر را که جمهوری اسلامی مدافع و مروج آن است، بنمایش گذاشته اند. تدوین آئین نامه مبارزه با "بدحجابی" و

## پتک است خون من، درد است کارگر داس است خون من، درد است برزگر



گرامی باد خاطره شهدای  
اردیبهشت ماه سازمان رفقا:

- \* شیرین فضیلت کلام (معا ضد)
- \* هیبت اله بهرامی سامانی \* لادن آل آقا
- \* محمد علی حسینی \* مهوش حاتمی
- \* احسان اله ایمانی \* محمدرضا قنبر پور
- \* فریدون آشوری \* احمد رضا قنبر پور
- \* غلامحسین خاکباز \* فرزاد دادگر
- \* مسعود دانیالی \* عزت غروی
- \* محسن رفعتی \* اسما عیلا عابدی
- \* رویا علی پناه فرد \* زهره مدیر شانه چی
- \* فرشته گل عنبریان \* حسین فاطمی
- \* هادی فرجاد پز شک \* میترا بلبل صفت
- \* عبدالله پنجه شاهی \* وجیه اله چشم فروز
- \* فریدون جعفری \* علی کارگر
- \* نسربین پنجه شاهی \* حسین نیکوکار
- \* مرضیه احمدی اسکویی \* قربان علی زرکاری
- \* ارژنگ شایگان شام اسبی \* جهانگیر باقر پور
- \* ناصر شایگان شام اسبی \* رضا نعمتی
- \* فرهاد صدیقی پاشاکی \* بهروز ارمغانی
- \* ابوالقاسم تجلی \* محمود نمازی
- \* خلیل سلیمان نژاد \* کاظم سعادت

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایید.

Jalali  
201964 M  
Credit Lyonnais  
29 Bd. Jules-Ferry  
75011 - Paris  
FRANCE

## با کمکهای مالی خود

سازمان جریکهای فدائی خلق ایران

(اقلیت)

را یاری رسانید!

برای تماس با:  
سازمان جریکهای فدائش خلق ایران (اقلیت)

نامه های خود را در دونسخه جداگانه برای دوستان و آشنا یان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخوانید تا نامه ها به آدرس زیر پست کنند

Post Fach 302921  
1000 Berlin 30  
West Germany

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق